

قدر پدر و مادر خود را بیشتر بدانید

دکتر مهدی عباسیان کرمانی

مجموعه آثار ۱۹

# بهبشت فراموش شده



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# بهشت فراموش شده

نویسنده:

مهدی خدامیان آرانی

ناشر چاپی:

و ثوق

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

# فهرست

۵	فهرست
۷	بهشت فراموش شده
۷	مشخصات کتاب
۸	اشاره
۱۲	فهرست
۱۴	مقدمه
۱۶	با این سرعت کجا می روی؟
۲۰	مادر این جوان کجاست؟
۲۳	چهار نگاهی که عبادت است
۲۵	چه کنم تا به آرزویم برسم؟
۲۹	بهترین اعمال نزد خدا چیست؟
۳۲	در آن آسمان ها چه خبری است؟
۳۵	ثواب سفر حج در هم آغوشی چشم تو
۴۱	در یک شب، چهارده قرن عبادت کردم!
۴۵	چرا با مادر تند حرف زدی؟
۴۹	پوست گاوی که پر از طلا شد
۵۸	آیا عمر طولانی می خواهی؟
۶۰	با یک نگاه تند، نمازت قبول نمی شود
۶۲	چه شده است که با من مهربان تر شده ای؟!
۶۶	بهترین راه توبه
۷۰	آیا به فکر پدر و مادرت هستی؟
۷۴	آیا خیر زیاد را می خواهی؟
۷۷	عبادتی بزرگ را کشف کرده ام
۸۱	چرا بوی خوش بهشت را احساس نمی کنند؟

۸۸ ..... پی نوشت ها

۱۰۱ ..... منابع

۱۰۷ ..... درباره مرکز

سرشناسه : خدامیان آرانی، مهدی، ۱۳۵۳ -

عنوان و نام پدیدآور : بهشت فراموش شده / مهدی خدامیان آرانی؛ برای موسسه اندیشه سبز شیعه.

مشخصات نشر : قم: وثوق، ۱۳۸۹.

مشخصات ظاهری : ۹۳ ص.

فروست : اندیشه سبز؛ ۱۹.

شابک : ۱۵۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۶۰۰-۱۰۷-۰۲۲-۸؛ ۳۰۰۰۰ ریال (چاپ سوم)

یادداشت : کتاب حاضر قبلاً تحت عنوان «بهشت فراموش شده: پدر و مادر خود را بیشتر احترام کنید!» توسط انتشارات دعوت در سال ۱۳۸۸ فیا گرفته است.

یادداشت : چاپ سوم: ۱۳۹۲.

یادداشت : عنوان روی جلد: بهشت فراموش شده: قدر پدر و مادر خود را بیشتر بدانید.

یادداشت : کتابنامه: ص. ۸۹-۹۳.

عنوان دیگر : بهشت فراموش شده: پدر و مادر خود را بیشتر احترام کنید!.

موضوع : والدین -- جنبه های مذهبی -- اسلام

موضوع : والدین و کودک (فقه)

موضوع : والدین و کودک -- داستان

شناسه افزوده : موسسه اندیشه سبز شیعه

رده بندی کنگره : BP۲۵۳/۶:خ ۴ب ۹ ۱۳۸۹

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۶۴۶

شماره کتابشناسی ملی : ۲۵۶۵۹۶۸

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آیا شما پدر و مادر خود را دوست دارید؟ آیا می خواهید عشق و محبت شما به آنها بیشتر و بیشتر شود؟

آیا می دانید چگونه می توانید از قلب پدر و مادر خویش به اوج آسمان ها پرواز کنید؟ آیا می دانید اگر پدر و مادر را از خود راضی کنید، خدا از شما خشنود می شود؟

برادرم!، خواهرم! آیا می خواهید به دریای بی انتهای رحمت الهی متصل شوید؟ آیا می خواهید خدا به شما نظر رحمت بکند؟

بیاید به پدر و مادر خود نیکی کنید، بیاید قدری با آنان مهربان تر باشید.

این کتاب را برای کسانی نوشته ام که می خواهند با احترام به پدر و مادر به سوی خوشبختی دنیا و آخرت گام بردارند.

من تلاش کرده ام که با نگاهی نو به آموزه های دینی به شما کمک کنم تا بار دیگر عاشق پدر و مادرتان شوید!

من این کتاب را برایت نوشتم و اکنون نوبت شما است تا کتاب خودت را بخوانی و بدانی که پدر و مادرت همان بهشت گمشده تو می باشند.

این کتاب را به پدر و مادر عزیز خود تقدیم می کنم، زیرا آنها بهشتی هستند که خدا به من ارزانی داشته است.

بسیار خوشحال می شوم که از نظرات شما در مورد این کتاب بهره ببرم ، منتظر شما هستم

مهدی خدایان آرانی

قم، آبان ۱۳۸۸

ص: ۸

## با این سرعت کجا می روی؟

نمی دانم تا به حال به این مطلب فکر کرده ای که کدام یک از کارهای خوب، زودتر از همه کارها، باعث خشنودی خدا می شود؟

من یک روز تصمیم گرفتم تا تمام کارهای خوب خود را مورد بررسی قرار داده و بینم که خشنودی خدا را چگونه می توانم زودتر به سوی خود جذب کنم.

برای همین مدت زیادی روی این موضوع فکر کردم.

در واقع من یک مسابقه برگزار کرده بودم و می خواستم بینم کدام یک از کارهای خوب می تواند مرا در آغوش مهربانی خداوند قرار دهد.

خواننده محترم!

آیا شما هم تا به حال روی این مطلب فکر کرده اید؟

می دانم که شما کارهای خوب زیادی در زندگی انجام داده اید. یادت هست، لباس احرام پوشیدی و

گرد خانه خدا طواف کردی؟ یادت هست چقدر به بیچارگان کمک نمودی؟

در ماه رمضان و شبهای قدر چقدر با خدای مهربان خویش نجوا و مناجات داشتی؟



به راستی در میان این همه کار خوب، کدام کار است که گوی سبقت را از همه ربوده و می تواند باران رحمت خدا را برای ما بفرستد؟

آری، خداوند منتظر ما است، تا به بهانه ای به سوی او رو کنیم و او ما را در آغوش مهربانی خود جای دهد، و خوشا به حال کسانی که لذت خوشحالی خدا را چشیدند و قلبشان آرام گرفت.

آیا موافقید تا لحظه ای خدمت امام صادق (علیه السلام) برویم و از آن حضرت سؤال کنیم که: ای آقای ما! کدام کار می تواند ما را زودتر به خشنودی و رحمت خدا برساند؟

جالب این است که آن امام زیبایی ها، صدها سال قبل به سؤال من و تو پاسخ داده است: هیچ عبادتی زودتر و سریع تر از احترام به پدر و مادر، نمی تواند خشنودی خداوند را در پی داشته باشد. (۱)

دوست من! در این سخن امام، دقت کن. چرا آن حضرت احترام به پدر و مادر را به ما سفارش می کند؟

چرا به جای نیکی به پدر و مادر از احترام گرفتن به آنها یاد می کند؟

تو خوب می دانی که احترام گرفتن یک مرحله بالاتر از نیکی کردن است.

ممکن است یک نفر واقعا به پدر و مادر پیر خود نیکی کند و از همه جهت به آنها رسیدگی نماید.

برای آنها تمام امکانات رفاهی را فراهم نماید، مثلاً در ماه یک میلیون تومان به آنها بدهد، امّا در قلب خویش با آنها خداحافظی کرده باشد.

این خدمت رسانی نمی تواند خشنودی خدا را به سوی ما جذب کند.

ص: ۱۰

---

۱- ۱. قال الصادق عليه السلام: «بَرَّ الوالدين من حسن معرفه العبد بالله ، إذ لا عباده أسرع بلوغاً بصاحبها إلى رضی الله من حرمه الوالدين المسلمين لوجه الله تعالى ؛ لأنَّ حقَّ الوالدين مشتقَّ من حقِّ الله تعالى إذا كانا على منهاج الدين والسنة...»: التفسير الصافي ج ۴ ص ۱۴۴، تفسير نور الثقلين ج ۴ ص ۲۰۲، بحار الأنوار ج ۷۱ ص ۷۷، مستدرک الوسائل ج ۱۵ ص ۱۹۸. رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «... يا معشر المسلمين ، اتقوا الله وصلوا أرحامكم فإنه ليس من ثواب أسرع من صلة الرحم وعقوق الوالدين، فإنَّ ریح الجنه يوجد من مسيره ألف عام ، والله لا يجدها قاطع رحم ولا شيخ زان»: مجمع الزوائد ج ۵ ص ۱۲۵، ج ۸ ص ۱۴۹، المعجم الأوسط ج ۶ ص ۱۸، كثر العمال ج ۱۶ ص ۹۶، الكامل لابن عدى ج ۱۳۸۶، تاريخ مدينة دمشق ج ۱۸ ص ۸۱.

ما باید در قلب خویش جایگاهی برای پدر و مادرمان قرار دهیم و در قلب خود نسبت به آنها محبت داشته باشیم. این همان احترام به پدر و مادر است.

اگر تو میلیون ها تومان پول به پدر و مادر خود بدهی، اما در قلب خویش به آنها عشق نورزی، پدر و مادرت خیلی زود متوجه می شوند که تو از سر تکلیف و وظیفه و یا حس ترحم به آنها کمک می کنی. این کار، دل پدر و مادرت را غمناک می کند.

تو باید به پدر و مادر خویش عشق بورزی و به این عشق افتخار کنی و با همین عشق به آنها خدمت کنی.

شاید نتوانی از آنها حمایت مالی بنمایی، اما در قلب خویش، عشق مقدسی را جای می دهی و آنها را دوست می داری.

این را باور کن که پدر و مادر خیلی زود متوجه می شوند که آیا در قلب خود برای آنها جایگاهی قرار داده ای یا نه!

اگر خدای ناکرده به غرور مبتلا شوی و عشق به پدر و مادرت را کسر شأن خود بدانی و احترام گرفتن از آنها را باعث پایین آمدن کلاس خود بدانی، پدر و مادر به تو هیچ نمی گویند، ولی این را از نگاه تو می فهمند.

اما بدان که دیگر بزرگ ترین و بهترین عبادت را از دست داده ای و زمانی این را متوجه می شوی که بعد از سالیانی دراز، بر سر قبر آنها می نشینی و افسوس می خوری که ای کاش یک لحظه دیگر پدر و مادرم زنده بودند تا عشق خویش را نثارشان کنم، ولی افسوس که دیگر خیلی دیر است.

پس تا پدر و مادر در کنار تو هستند، برخیز و بهترین عشق ها و محبت ها را نثارشان کن تا خدای مهربان این احترام تو را نسبت به پدر و مادر ببیند و آنگاه

از تو خوشنود گردد، چرا که رضایت خداوند در گرو رضایت پدر و مادر است. (۱)

چه مدالی بالاتر از این که خدا از تو راضی و خوشنود باشد.

بی جهت نیست که پیامبر به یکی از یاران خود فرمودند: «به پدر و مادر خود نیکی کن که پاداش تو بهشت خواهد بود». (۲)

آری، با نیکی به پدر و مادر و مهربانی با آنها می توانی هم در این دنیا در آرامش و خوشبختی زندگی کنی و هم در آخرت در بهشت جاودان منزل کنی.

---

۱- ۲. رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم: «رضی الرب فی رضی الوالدین، وسخطه فی سخط الوالدین»: تفسیر القرطبی ج ۵ ص ۱۸۳، مستدرک الوسائل ج ۱۵ ص ۱۷۵.

۲- ۳. الإمام الکاظم علیه السلام: «قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم: کن باراً واقصر علی الجنه، وإن كنت عاقاً فاقصر علی النار»: الکافی ج ۲ ص ۳۴۸، بحار الأنوار ج ۷۱ ص ۶۰، جامع أحادیث الشیعه ج ۲۱ ص ۴۴۳. وقال العلامه المجلسی فی شرح الحدیث: فاقصر علی الجنه: أي اکتف بها، وفيه تعظیم أجر البر، حتی أنه یوجب دخول الجنه، ويفهم منه أنه یکفر كثيراً من السيئات، ويرجح علیها فی میزان الحساب: بحار الأنوار ج ۷۱ ص ۶۰.

## مادر این جوان کجاست؟

به رسول خدا خبر دادند که یکی از جوانان مدینه آخرین لحظه های عمر خود را سپری می کند.

پیامبر با شنیدن این خبر همراه با تعدادی از یاران خود به سوی خانه آن جوان حرکت کرد.

پیامبر وارد خانه شد و در کنار بستر آن جوان نشست.

آن جوان چشمانش را باز کرد و دید که پیامبر مهربانی ها، در کنار او نشسته است.

اینجا بود که آن جوان خوشحال شد و اشک در چشمانش نشست.

او به پیامبر نگاه می کرد و سخنی نمی گفت.

سختی های لحظه جان دادن، زبان او را بند آورده بود و دیگر قادر به سخن گفتن نبود.

تو نمی دانی که آن جوان چه لحظات سختی را پشت سر می گذاشت. خوب است در اینجا با هم دعا کنیم که در آن لحظه

های سخت جان دادن، پیامبر نیز یار و یاور ما باشد. همه می دانستند که دیگر عمر این جوان به سر آمده.

مردم یک نگاه به این جوان می کنند و یک نگاه به پیامبر و منتظرند ببینند که پیامبر در این لحظات برای نجات جوان چه خواهد کرد.

پیامبر رو به او می کند و چنین می فرماید: ای جوان! اقرار به یگانگی خداوند بنما، لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ" را بر زبان جاری کن.

اما آن جوان هر چه تلاش می کند، زبانش به ذکر «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» گشوده نمی شود.

آری، او نمی تواند سخن بگوید. همه به فکر فرو می روند، مگر این جوان چه کرد؟ است که به چنین سرنوشتی گرفتار شده است.

او اکنون سزای کدامین گناه خویش را می بیند؟ آیا این جوان راه نجاتی دارد؟

اینجا است که پیامبر سراغ مادر این جوان را می گیرد.

اتفاقاً، مادرش کنار بستر او نشسته است. پیامبر رو به مادر می کند و می فرماید: آیا شما از پسر خود ناراضی هستی؟

مادر آهی از دل می کشد و می گوید: آری، من از او ناراضیم و مدت شش سال است که با او سخن نگفته ام.

اکنون معلوم می شود که چرا این جوان در لحظه جان دادن زبانش بند آمده است و این همه سختی می کشد. گناه

بزرگ او این است که مادر را از خود ناراضی کرده است.

او دل مادر خود را شکسته است و برای همین باید این گونه جان بدهد.

پیامبر رو به مادر می کند و می فرماید: من از تو می خواهم تا او را ببخشی و از او راضی شوی.

مادر چون سخن رسول خدا را می شنود، رو به آن حضرت می کند و می گوید: من او را بخشیدم، خدا هم او را ببخشد. با

شنیدن این سخن، شادی و سرور بر چهره پیامبر می نشیند و آنگاه پیامبر از جوان می خواهد تا ذکر لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ را بگوید. این

بار همه صدای جوان را می شنوند که ذکر لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ را با صدای بلند می گوید.

---

آری، همان لحظه ای که مادر از او راضی شد، سختی های جان دادن نیز از او برطرف شد. (۱۱)

۴-۱. لإمام الصادق عليه السلام: «إن رسول الله حضر شاباً عند وفاته فقال له: قل: لا إله إلا الله، قال: فاعتقل لسانه مراراً، فقال

لامرأه عند رأسه: هل لهذا أم؟ قالت: نعم، أنا أمه، قال أفساخه أنت عليه؟ قالت: نعم، ما كلمته منذ ست حجج، قال لها: أرضي

عنه، قالت رضي الله عنه برضاك يا رسول الله. فقال له رسول الله: قل لا إله إلا الله قال: فقالها...»: الأملی للمفید ص ۲۸۷،

الأملی للطوسی ص ۶۵، مستدرک الوسائل ج ۲ ص ۱۲۸، بحار الأنوار ج ۷۱ ص ۷۵، ج ۷۸ ص ۲۳۲، ج ۹۲ ص ۳۴۲.

## چهار نگاهی که عبادت است

خوب است برای یافتن حقیقت به مکه سفر کنیم، گویا کمی دیر رسیدیم، چرا که پیامبر رحلت کرده اند.

بهتر است، اکنون که آن حضرت در میان ما نیست و روح بلندش به ملکوت اعلی پیوسته است، به سراغ راستگوترین صحابی اش برویم.

در میان این همه جمعیت باید ابوذر را پیدا کنیم، زیرا او راستگوترین فرد روزگار است.

خدای من! کجا می توانیم ابوذر را پیدا کنیم؟ آیا تو او را دیده ای؟

به هر حال بعد از چند روز پرس و جو، خبردار می شویم، مطلوب ما اکنون در کنار کعبه می باشد.

با عجله خود را به مسجد الحرام می رسانیم. در میان آن همه جمعیت، او را می یابیم. بعد از سلام، روی او را می بوسیم و در کنارش می نشینیم. می خواهیم با او مشغول گفتگو شویم.

مدّت زیادی است که ما در جستجوی او بوده ایم. اکنون که به او رسیده ایم، می بینیم، ابوذر به گوشه ای نگاه می کند و چشم از آنجا بر نمی دارد.

خدایا! مگر آن جا چه خیر است؟ چرا ابوذر چشم از آن جا بر نمی دارد؟ خوب نگاه می کنم، می دانید چه کسی را می بینم؟ آری، علی بن ابی طالب (علیه السلام) را می بینم که مشغول نماز است. جای تو خالی است تا ببینی، چگونه ابوذر مبهوت جمال او شده است.

نمی دانم چه مدّت گذشته، ولی ابوذر همین طور فقط به جمال علی (علیه السلام) نگاه می کند!

از او می پرسم: ای ابوذر! چرا نگاه خود را از صورت علی (علیه السلام) بر نمی داری؟

او در پاسخ چنین می گوید: من این کار را می کنم، چرا که از رسول خدا شنیدم که فرمود: «اگر به چهار چیز، نگاه کنی، نگاه تو عبادت حساب می شود: نگاه به علی، نگاه پدر و مادر از روی مهربانی، نگاه به قرآن و نگاه کردن به کعبه».<sup>(۱)</sup>

حق با تو است، اکنون می فهمم که چرا این قدر به علی (علیه السلام) نگاه می کردی.

---

۱- ۵. عن هَمَّامِ بْنِ مُبَيَّهٍ، عَنْ حُجْرٍ - يَعْنِي الْمَيْذَرِيَّ - قَالَ: «قَدِمْتُ مَكَّةَ وَبِهَا أَبُو الذَّرِّ جَنْدَبُ بْنُ جَنَادَةَ، وَقَدِمْتُ فِي ذَلِكَ الْعَامِ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ حَاجًّا وَمَعَهُ طَائِفَةٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ فِيهِمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ، فَبَيْنَا أَنَا فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ مَعَ أَبِي الذَّرِّ جَالِسٌ، إِذْ مَرَّ بِنَا عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَوَقَفَ يَصَلِّي بِإِزَائِنَا، فَرَمَاهُ أَبُو الذَّرِّ بِبَصْرِهِ، فَقُلْتُ: رَحِمَكَ اللَّهُ يَا أَبَا ذَرٍّ، إِنَّكَ لَتَنْظُرُ إِلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَمَا تَقْلَعُ عَنْهُ؟ قَالَ: إِنَّي أَفْعَلُ ذَلِكَ، فَقَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: النَّظْرُ إِلَى عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عِبَادَةٌ، وَالنَّظْرُ إِلَى الْوَالِدِينَ بِرَأْفَةٍ وَرَحْمَةٍ عِبَادَةٌ، وَالنَّظْرُ فِي الصَّحِيفَةِ - يَعْنِي صَحِيفَةَ الْقُرْآنِ - عِبَادَةٌ، وَالنَّظْرُ

إِلَى الْكَعْبَةِ عِبَادَةٌ»: الْأَمَالِيُّ لِلطُّوسِيِّ ص ٤٥٥، كَنْزُ الْفَوَائِدِ ص ٢١٥، بحار الأنوار ج ٢٧ ص ١١٢، ج ٣٨ ص ١٩٦.

## چه کنم تا به آرزویم برسم؟

از حرم حضرت معصومه (س) بیرون می آمدم که جوانی به سویم آمد. بعد از سلام، گفت: می خواستم، چند لحظه وقت شما را بگیرم.

نگاهی به او کردم، دیدم از بس گریه کرده، چشمانش قرمز شده است.

به او گفتم: در خدمت شما هستم.

به گوشه ای از صحن رفتیم و او شروع به سخن گفتن کرد. او گفت: اهل تبریز هستم، حاجت مهمی دارم و می خواهم به آرزوی خود برسم. امّا هر کاری کردم، دعایم مستجاب نشد. هر دعایی که به من معرفی شد، خواندم. هر ذکر و دعایی که فکرش را بکنی، خواندم ولی نتیجه نگرفتم. من دیگر درمانده شده ام، نمی دانم چه کنم؟ آیا راه حلی به فکرتان می رسد؟

من نگاهی به او کرده، گفتم: اشکال کار همین است که تو هر چه را شنیدی، عمل کردی بدون این که تحقیق کنی، آیا آن چه را شنیده ای، درست است یا نه.

او تعجب کرد و گفت: آدم بیچاره ای مانند من به هر چه امیدوارش کند، دل می بندد تا شاید مشککش حل شود.

گفتم: مگر نمی خواهی مشکل تو برطرف شود و به آرزوی خود برسی؟ پس

باید راهی را انتخاب کنی که مورد تأیید امامان معصوم (علیهم السلام) باشد. کدام یک از کارهایی را که برای رفع مشکل خود انجام داده ای، مورد تأیید آنها می باشد؟

جوان به فکر فرو رفت، او سخن مرا به خوبی دریافت کرد.

اگر می خواهی دعا کنی، اگر می خواهی به خواسته ات برسی، باید خاطرت جمع باشد که گرد خرافات نمی گردی.

حالا دیگر آماده بود تا او را راهنمایی کنم تا زودتر به آرزوی خود برسد. آیا می دانید به او چه پیشنهادی دادم؟

به او گفتم: آیا پدر شما زنده است؟

او گفت: بله، چطور؟

به او گفتم: چون به شهر خود بازگشتی به نزد پدرت برو، دست او را از روی ادب و احترام ببوس و از او بخواه برایت دعا کند، چرا که امام صادق (علیه السلام) فرموده که دعای پدر در حق فرزند مستجاب است. (۱)

جوان رو به من کرد و گفت: به همین سادگی!، من هم در جواب گفتم: به همین سادگی!

بعد از بیست روز در منزل مشغول نوشتن کتاب هایم بودم که تلفن زنگ زد. گوشی را برداشتم، صدای همان جوان را شنیدم که به خاطر رسیدن به حاجتش از من تشکر می کرد.

یار در خانه و ما گرد جهان می گردیم!

ما برای رسیدن به حاجت خود، چه کارها که نمی کنیم! چه سفرها که نمی رویم! چه چله نشینی ها که نمی کنیم! چه پول ها که خرج نمی کنیم!

---

۱- ۶. الإمام الصادق صلی الله علیه و آله وسلم: «ثلاث دعوات لا یحجب عن الله تعالی: دعاء الوالد لولده إذا برّه، ودعوته علیه إذا عقه، ودعاء المظلوم علی ظالمه، ودعاو لمن انتصر له منه، ورجل مون دعا لأخ له مون واساه فینا، ودعاو علیه إذا لم یواسه مع القدره علیه واضطرار أخیه إلیه»: الأمالی للطوسی ص ۲۸۰، عدّه الداعی ص ۱۲۱، المصباح للكفعمی ص ۷۶۵، بحار الأنوار ج ۷۱ ص ۷۲ و ۳۹۶، ج ۷۲ ص ۳۱۰، جامع أحادیث الشیعه ج ۱۵ ص ۳۱۰، میزان الحکمه ج ۲ ص ۸۸۳.



ای جوان عزیز! تا سایه پدر بر سرت هست، قدر این نعمت را بدان و هر گاه

به مشکلی برخورد کردی از او بخواه تا برایت دعا کند.

ممکن است دعای پدر در حق خودش مستجاب نشود، اما دعای او در حق فرزندش، مستجاب است.

ممکن است بگویی پدر من زیاد با خدا و اهل نماز نیست، چطور می شود دعای او مستجاب شود؟

دوست خوب من! این قانونی است که خدا خودش گذاشته است. خداوند، دعای پدر در حق فرزندش را مستجاب می کند.

آیا می دانی علت این قانون چیست؟

خدای مهربان خود می داند که وقتی تو نزد پدر می روی و از او می خواهی برایت دعا کند، چقدر قلب پدر شاد می شود و به خود می بالد و از سوز دل برایت دعا می کند.

خدا می خواهد ما جوانان قدر دان پدران خود باشیم، آنها را فراموش نکنیم، همواره آنان را بزرگ بشماریم.

ای جوان! خدا می خواهد دست پدر را ببوسی و عشق و محبت را به او هدیه کنی.

خدا می خواهد تا کانون خانواده شما گرم و صمیمی باقی بماند. او می خواهد جامعه مسلمانان در عطش محبت نسوزد.

برای همین این قانون را در نظام خلقت قرار داده و به فرشتگان آسمان ها دستور داده است که هر گاه پدری برای فرزندش دعا کرد همه مانع ها و حجاب های استجاب این دعا را بردارند.

عزیزم! می دانم در زندگی مشکلاتی داری که مدّت زیادی است به دنبال برطرف شدن آنها هستی.

حتما آرزوهای بزرگی داری که « آرزو بر جوان عیب نیست و بزرگی هر کس به بزرگی آرزوی اوست ».

برخیز! همین حالا به خانه پدرت برو، دستش را ببوس و از او بخواه برای تو دعا کند.

## بهترین اعمال نزد خدا چیست؟

امروز به این فکر فرو رفتم که خدای مهربان چه کاری را بیش از همه کارها دوست دارد.

به راستی خدایی که خود زیبا است، کدام یک از اعمال ما را زیباتر می بیند و آن را بیشتر می پسندد.

خواننده عزیز، آیا شما حضری مرا کمک کنی؟

آخر من می خواهم هر طور شده، آن کار زیبا را انجام دهم و از آن راه به خدای بزرگ نزدیک شوم.

چه خوب است با هم کتاب های حدیث را ورق زده، مطالعه کنیم یا تحقیق نماییم تا به جواب خود برسیم.

برای یافتن جواب باید سفر کنیم به چهارده قرن قبل، به شهر مدینه، به مسجد پیامبر اسلام!

نگاه کن، چگونه یاران پیامبر به گرد آن حضرت حلقه زده اند!

یک شمع در میان صدها پروانه!

همه سراپا گوش هستند تا از حضور پیامبر استفاده نمایند.

در این میان نگاه من متوجه ابن مسعود می شود که بی صبرانه منتظر است تا از پیامبر سؤالی پرسد.

آیا ابن مسعود را می شناسی؟ او یکی از یاران گرامی رسول خدا است که همراه با آن حضرت از شهر مکه به مدینه هجرت کرده است.

او اولین کسی است که آیات قرآن را در شهر مکه با صدای بلند به گوش همه مردم رساند. (۱)

به هر حال من در وجود ابن مسعود، عطش فهم و دانستن را می بینم. او به دنبال فرصت مناسبی است تا سؤال خود را از پیامبر پرسد.

سول او این است: ای رسول خدا! می خواهم بدانم، خداوند کدام یک از کارهای بندگان خود را بیش از همه دوست دارد.

پیامبر در جواب او می فرماید: خداوند، نماز اول وقت را بیش از همه اعمال دوست دارد.

آری، نماز ستون دین و معراج مؤمن است که به وسیله آن مؤمن می تواند پله های کمال را پشت سر بگذارد و به ملاقات خداوند برسد.

ابن مسعود ادامه می دهد: ای رسول خدا! بعد از نماز، خداوند کدام کار را بیش از همه کارها دوست می دارد؟

پیامبر از این که می بیند، ابن مسعود تا این اندازه به دنبال کسب کمال است، خوشحال می شود، رو به او می کند و می فرماید: بعد از نماز، خداوند نیکی به پدر و مادر را بیش از هر کاری دوست می دارد.

ابن مسعود سؤال می کند: بعد از آن، خدا چه کاری را بیش از همه کارها دوست می دارد؟

پیامبر می فرماید: جهاد در راه خدا. (۲)

ص: ۲۳

---

۱-۷. تاریخ مدینه دمشق ج ۳۳ ص ۵۱، أسد الغابه ج ۳ ص ۲۵۶، تهذیب الکمال ج ۱۶ ص ۱۲۱، سیر أعلام النبلاء ج ۱ ص ۴۶۱، الإصابه ج ۴ ص ۱۹۸، تقریب التهذیب ج ۱ ص ۵۳۳.

۲-۸. عن ابن مسعود قال: «سألت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: أي الأعمال أحب إلى الله عز وجل؟ قال: الصلاة لوقتها، قلت: ثم أي شيء؟ قال: بَرِّ الوالدين، قلت: ثم أي شيء؟ قال: الجهاد في سبيل الله عز وجل». صحيح مسلم ج ۱ ص ۹۳، سنن النسائي ج ۱ ص ۲۹۳، صحيح ابن حبان ج ۴ ص ۳۳۸، المعجم الكبير ج ۱۰ ص ۱۹، تاريخ بغداد ج ۳ ص ۴۲۳، المجموع للنووي ج ۴ ص ۳، سبل السلام ج ۱ ص ۱۱۶، الخصال ص ۱۶۳، بحار الأنوار ج ۷۱ ص ۷۰.

دوست خوبم! اگر خوب در این سخن رسول خدا دقت کنی، می بینی که نیکی به پدر و مادر از جهاد در راه خدا بالاتر شمرده شده است.

مگر جهاد در راه خدا، ثواب بسیار زیادی ندارد؟ در روز قیامت یکی از درهای بهشت مخصوص کسانی است که در راه خدا جهاد کرده باشند.

با این حال، دین ما نیکی به پدر و مادر را از جهاد در راه خدا بالاتر می داند.

بسیار جای تعجب است که ما با وجود پدر و مادر نتوانیم رحمت و بخشش خدا را به سوی خود جذب کنیم، چرا که از راه نیکی به پدر و مادر می توان باران مهربانی خدا را به سوی خود نازل کرد.<sup>(۱)</sup>

---

۱- ۹. الإمام الباقر عليه السلام: «قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: من أدرك شهر رمضان فلم يُغفر له فأبعده الله، ومن أدرك والديه فلم يُغفر له فأبعده الله، ومن ذُكرتُ عنده فلم يصل عليّ فلم يُغفر له فأبعده الله»: ثواب الأعمال ص ۶۵، فضائل الأشهر الثلاثة ص ۵۴، بحار الأنوار ج ۷۱ ص ۷۴، ج ۸۶ ص ۲۶۱. عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «ومن أدرك أبويه أو أحدهما فلم يبّرهما فمات فدخل الجنّة فأبعده الله...»: مجمع الزوائد ج ۸ ص ۱۳۹، كنز العمال ج ۱۶ ص ۴۲، الدر المنثور ج ۱ ص ۱۸۵، مسند أبي يعلى ج ۱۰ ص ۳۲۸.

## در آن آسمان ها چه خبری است؟

آیا موافقی با هم سفری به بهشت داشته باشیم؟

بهشت جایگاه بندگان خوب خدا است و هر کس در آن مسکن گزیند از غم و غصه رها شده است و جز شادی و کامیابی در انتظار او نیست.

بهشت خانه زندگی و سلامتی است و هیچ ناراحتی در آن جا نیست. مؤمنان هر چه آرزو کنند برایشان آماده می شود.

آیا می دانی که بهشت طبقه های متعددی دارد و هر کس به میزان مقامی که دارد در قسمتی از بهشت منزل می کند و زندگی زیبای خویش را ادامه می دهد.

آیا می دانید بالاترین طبقه بهشت کجاست؟ آری، «علیین» بالاترین جایگاه بهشت می باشد و خانه رسول خدا و حضرت علی (علیه السلام) در آن جا می باشد. (۱)

مگر عشق رسول خدا و فرزندان او را به دل نداری؟ آیا می خواهی خداوند منزلی در «علیین» به تو بدهد؟

فکرش را بکن، در بالاترین مرتبه بهشت، جایی که منزلگاه عزیزان خدا است، قرار بگیری!

ص: ۲۵

---

۱- ۱۰. رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم: «أبشر يا عليّ ، فإنّ منزلک فی الجنّه مواجه منزلی ، وأنت معی فی الرفیق الأعلى فی أعلى علّیین...»: الخصال ص ۵۷۷، بحار الأنوار ج ۳۱ ص ۴۴۱.

آیا سعادتی بالاتر از این می توانی تصوّر کنی؟

دوست خوبم! منزل تو در «علیین»، نشانه این است که بالا-ترین مقام ها را در دنیای معنویّت کسب کرده ای و توانسته ای در کنکور دنیا به بهترین رتبه دست پیدا کنی و برای همین خداوند بهترین ها را در آخرت به تو داده است.

فکر می کنم که دیگر اشتیاق آن را پیدا کرده ای تا با هم راه رسیدن به این سعادت را مورد بررسی قرار دهیم.

حتما نام ابوحمزه ثمالی را شنیده ای؟!

ابوحمزه ثمالی یکی از یاران بسیار عزیز امام سجاد(علیه السلام) و امام باقر(علیه السلام) است. او همان کسی است که دعای امام سجاد(علیه السلام) در سحرهای ماه رمضان را نقل کرده و برای همین آن دعا به نام «دعای ابوحمزه ثمالی» مشهور شده است.

اکنون می خواهیم، برایت بگویم که همین آقای ابوحمزه از امام باقر(علیه السلام) این سخن را نقل می کند که خلاصه آن، چنین است: «هر کس با پدر و مادر خود مهربان باشد و به آنها نیکی کند و در رفع احتیاجات آنها بکوشد، خداوند در روز قیامت او را در علّیین جای دهد و جایگاه او را بالای همه جایگاه ها قرار دهد».(۱)

به راستی اگر مشتاق هستی تا در بالا-ترین مقام بهشتی قرار بگیری، برخیز و از همین الان برنامه ای برای خود بریز و طبق آن برنامه احترام ویژه ای از پدر و مادر خود بگیر.

پدر و مادر، سرمایه ای هستند که اگر از این سرمایه خوب استفاده کنی، می توانی پله های کمال را یکی پس از دیگری طی کنی و خود را به آن جا برسانی که در بهترین مرتبه بهشت در کنار دوستان عزیز خدا جای بگیری.

من می دانم که این کار را می کنی و از صمیم قلب دست پدر و مادر خود را می بوسی و خدای بزرگ را هم شکر می کنی، از این که او به تو چنین سعادت داده است که با خدمت کردن، مهربانی نمودن و عشق ورزیدن به پدر و مادر به او نزدیک شوی.

---

۱ - ۱۱. الإمام الباقر علیه السلام: «أربع من كنّ فيه من المونين أسكنه الله في أعلى عليين في غرف فوق غرف، في محلّ الشرف كلّ الشرف: من آوى اليتيم ونظر له فكان له أباً، ومن رحم الضعيف وأعانه وكفاه، ومن أنفق على والديه ورفق بهما وبرّهما ولم يحزنهما، ومن لم يخرق بمملوكه وأعانه على ما يكلفه، ولم يستسعه فيما لم يطق»: الأمل للمفيد ص ۱۶۷، بحار

## ثواب سفر حج در هم آغوشی چشم تو

از راه دوری برای انجام حج واجب حرکت کرده و بیابان ها را پشت سر گذاشته بودم.

طوفان های شن بر سر راهم ظاهر می شدند و من هر بار ناچار بودم تا آرام شدن طوفان، صبر کنم.

همین باعث شد که نتوانم روز عرفه، خود را به مکه برسانم، این راه طولانی را طی کرده بودم ولی نتوانستم حج واجب را بجای آورم. خیلی ناراحت بودم که چنین سعادتى را از دست دادم.

یکی از دوستانم به من پیشنهاد داد تا پیش پیامبر بروم و با او در این مورد سخن بگویم.

اکنون می خواهم نزد پیامبر بروم، خوب است که همراه من بیایی.

من رو به پیامبر می کنم و می گویم: ای رسول خدا! من برای انجام حج به سوی مکه حرکت کردم، امّا نتوانستم به موقع به مکه برسم. خیلی دلم می خواهد که ثواب حج را داشته باشم، با توجه به این که ثروت زیادی دارم، ممکن است مرا راهنمایی فرمایید تا پول خود را در چه کار خیری صرف کنم تا در عوض،

خداوند ثواب حج را برایم بنویسد.

پیامبر سر مبارکش را پایین می آورد و لحظه ای فکر می کند.

آنگاه رو به من می کند و می فرماید: به آن کوه بلند نگاه کن! اگر به اندازه آن کوه، طلا داشته باشی و همه را در راه خدا صرف کنی به آن ثوابی که حاجی کسب کرده است نمی رسی. وقتی حاجی از خانه اش حرکت می کند، به هر قدمی که برمی دارد، خداوند ده گناه او را می بخشد و ده ثواب نیکو به او می دهد. چون طواف خانه خدا را انجام داد، خداوند همه گناهان او را می بخشد. (۱)

دوست من! اکنون دیگر از ثواب بسیار زیاد حج خانه خدا آگاه شدی، آیا اکنون آماده هستی تا قصه دیگری از پیامبر برای نقل کنم؟

یک روز پیامبر در جمع یاران خود نشسته بود و سخن از احترام به پدر و مادر به میان آمد.

آن حضرت چنین فرمودند: وقتی فرزندی به پدر و مادر خود نیکی کند و به آنها نگاه محبت آمیز بنماید، خداوند برای هر نگاه او ثواب انجام یک حج می نویسد.

یاران پیامبر سخت متعجب شدند. آخر چگونه چنین چیزی ممکن است؟ اما این سخن از رسول خدا است، او که از خود سخن نمی گوید، او که اشتباه نمی کند.

همه گیج شده اند، برای همین همه یک صدا گفتند: ای رسول خدا! اگر فرزندی در روز صد بار به صورت پدر و مادر خود نگاه کند، آیا خدا به او ثواب صد حج می دهد؟.

تو می دانی که جواب پیامبر یک کلمه بود: بله. (۲)

تعجب ما به خاطر این است که نمی دانیم بزرگواری و کرم خدا تا چه اندازه است

۱- ۱۲. الإمام الصادق عليه السلام: «إن رسول الله لقيه أعرابي فقال له: يا رسول الله إنني خرجت أريد الحج ففانتى ، وأنا رجل معيل ، فمرنى أن أصنع فى مالى ما أبلغه به مثل أجر الحاج . قال: فالتفت إليه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال له: انظر إلى أبى قبيس ، فلو أن أبى قبيس لك ذبه حمراء أنفقته فى سبيل الله ، ما بلغت به ما يبلغ الحاج ، ثم قال: إن الحاج إذا أخذ فى جهازه لم يرفع شيئاً ولم يضعه إلا كتب الله له عشر حسنات ومحى عنه عشر سيئات ورفع له عشر درجات ، فإذا ركب بعيره لم يرفع خفماً ولم يضعه إلا كتب الله له مثل ذلك ، فإذا طاف بالبيت خرج من ذنوبه...»: تهذيب الأحكام ج ۵ ص ۲۰، الحقائق الناظرة ج ۱۴ ص ۱۶، جواهر الكلام ج ۱۷ ص ۲۱۵، وسائل الشيعه ج ۱۱ ص ۱۱۳.

۲- ۱۳. ابن عباس قال: «قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: ما ولد بازّ نظر إلى أبويه برحمه ، إلا كان له بكلّ نظره حجّه مبروره، فقالوا: يا رسول الله وإن نظر فى كلّ يوم مئه نظره؟ قال: نعم، الله أكبر وأطيب»: الأمالى للطوسى ص ۳۰۷، بحار الأنوار ج ۷۱ ص ۷۳.



دوست خوبم! حج آن قدر ثواب دارد که اگر میلیون ها تومان ثروت داشته باشی و همه را در راه خدا انفاق کنی به ثواب حاجی نمی رسی، اما ارزش نگاه محبت آمیز به پدر و مادر نزد خداوند بالاتر از آن است که همه ثروت خود را در راه خدا صرف کنی.

عزیزم! هیچ کدام از کارهای خدا بدون حکمت نیست، او یک نگاه تو به پدر و مادرت را از میلیون ها تومان کمک به فقرا بیشتر دوست دارد!

اگر توفیق پیدا کنی به فقرا کمک کنی و پولی را در راه خیر صرف کنی، به خاطر تربیت صحیح پدر و مادرت می باشد. برای همین تلاش کن تا همیشه با دیده احترام به پدر و مادر نگاه کنی.

نکند تو هم مثل آن آقای باشی که هر سال پول زیادی برای امور خیر مصرف می کرد، امّا پدر و مادر خود را به خانه سالمندان سپرده بود و چند ماه، یک بار به آنها سر می زد.

خدا نمی خواهد، ما پدر و مادر خود را فراموش کنیم، برای همین یک نگاه به صورت پدر و مادر را بیشتر از سفر حج خریداری می کند.

یادم نمی رود در سوّمین سفر حج خود (سال ۱۳۸۷) در کاروان ما آقای بود که در صحرای عرفات خیلی گریه می کرد و اشک می ریخت و خدا خدا می کرد. من به حال و هوای او غبطه می خوردم.

این جریان گذشت. اتفاقاً در یکی از روزهای آخر سفر، همسر آن آقا نزد من آمد و گفت که شوهرش مدّت پنج سال است با پدر و مادر خود قهر است و اصلاً با آنها سخن نمی گوید.

او از من درخواست کرد تا با شوهرش سخن بگویم و از او بخواهم تا موقع بازگشت به ایران با پدر و مادر خود آشتی کند.

این جا بود که من از کار او خیلی تعجب کردم، این حاجی ما، دل پدر و مادر خود را خون کرده و پنج سال است با آنان سخن نمی گوید، اکنون به سفر حج آمده، در صحرای عرفات خدا را صدا می زند، در حالی که پدر و مادرش از او ناراضی هستند.

به آن حاجی گفتم: تو به سفر حج آمده ای، اما می دانی در این مدت پنج سال از چقدر ثواب و فضیلت محروم بوده ای و از همه مهم تر این که خدا را از خود ناراضی داشته ای.

ای جوانانی که می خواهید به خدا نزدیک شوید! ای کسانی که آرزوی سفر حج و زیارت خانه خدا را دارید! بیاید که یار در خانه است و ما گرد جهان می گردیم! از همین امروز تصمیم بگیرید، با عشق، محبت و صمیمیت به صورت پدر و مادر خود نگاه کنید و بدانید که این گونه می توانید، پله های کمال و معنویت را طی کنید.

عزیزانم! به خدا قسم! ما معنای عرفان و معنویت را نفهمیدیم. نگذاشتند بفهمیم که چگونه به خدا نزدیک شویم. واقعا اگر ما

این مطالب را می دانستیم، چقدر کانون خانواده های ما گرم تر بود.

آیا دیگر این قدر پدران و مادران جامعه ما در خانه سالمندان تنهایی می کشیدند؟

من چقدر از افراد را دیده ام که به مراسم مذهبی آمده، با گریه و ناله خدا را

صدا زده اند، در حالی که در همان لحظات، دل پدران و مادران آنها از تنهایی سخت گرفته، اشک به چشم داشته اند.

چقدر از جوان ها را می شناسم که به اسم عرفان، از کانون گرم خانواده خود جدا شده و دل پدر و مادرشان را شکسته اند و به خیال خود به خدا رسیده اند. نه، هرگز این عرفان نیست! بلکه سراب است!

## در یک شب، چهارده قرن عبادت کردم!

در مسجد نشسته ایم که جوانی وارد می شود و سراغ پیامبر را می گیرد و نزد ایشان می رود.

بعد از سلام، می گوید: ای رسول خدا! من خیلی علاقه دارم که به جهاد بروم و در راه خدا با دشمنان جنگ نمایم.

پیامبر می فرماید: به جهاد برو و بدان که اگر شهادت نصیب تو شود، به سعادت بزرگی دست یافته ای و اگر بازگردی، خداوند تمام گناهانت را می بخشد، همانند روزی که از مادر متولد شده ای.

جوان چون سخن رسول خدا را شنید، به فکر فرو رفت. او که مشتاق جهاد و شهادت بود، مشتاق تر شد و بی قرار. اما نمی دانم که چرا این جوان این گونه ناآرام است؟

مثل این که بر سر دو راهی گیر کرده است. آیا موافقی کنار او برویم و با او سخن بگوییم. شاید بتوانیم به او کمکی کنیم.

-- ای جوان! چرا این قدر در فکر هستی؟

-- من عاشق جهاد هستم و می خواهم هر چه زودتر خود را به لشکریان

اسلام برسانم و در راه دین و مکتبم جان فشانی کنم.

-- خوب این که ناراحتی ندارد، یک یا علی بگو و حرکت کن!

-- آقای نویسنده! من نمی توانم، این قدر سریع تصمیم بگیرم! برای این که پدر و مادرم پیر شده اند و کسی را جز من ندارند، دلخوشی آنها در تمام دنیا، من هستم و دوست دارند، در کنارشان باشم، زیرا آنها با من انس دارند.

-- پس مشکل این است، پدر و مادرت تنها هستند و می خواهند در کنار آنها بمانی.

-- آری، آنها با رفتن من به جهاد ناراحت می شوند، زیرا آنها کسی را جز من ندارند.

-- خوب است در این مورد با پیامبر مشورت کنی.

جوان بار دیگر به حضور پیامبر می رود و می گوید: ای رسول خدا! می خواهم به جهاد بروم، اما پدر و مادرم پیر شده اند و از رفتن من ناراحت می شوند، زیرا آنها با من انس می گیرند.

پیامبر تا این سخن جوان را می شنود، می فرماید: ای جوان! کنار پدر و مادر خود بمان. به خدایی که جانم در دست قدرت او است، این که یک شب کنار پدر و مادر خود بمانی و آنها با تو انس بگیرند از یک سال جهاد در راه خدا بالاتر است. (۱)

دوست خوبم! آیا قبول داری که ما از دین واقعی، فاصله گرفته ایم؟ من جوان ها زیادی را می شناسم که به خیال خودشان حسرت شهادت دارند، اما دریغ از یک مهربانی نسبت به پدر و مادرشان!

چقدر از افراد را می شناسم که با خدا و اهل نماز و بندگی اند و می خواهند خدا را خوشحال کنند، اما پدر و مادر خود را به آسایشگاه ها تحویل داده و آنها

---

۱- ۱۴. الإمام الصادق عليه السلام: «أتى رجل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال: يا رسول الله، إني راغب في الجهاد نشيط، قال: فقال له النبي صلى الله عليه وآله وسلم: فجاهد في سبيل الله، فإنك إن قُتلت تكن حياً عند الله تُرزق، وإن تمت فقد وقع أجرك على الله، وإن رجعت رجعت من الذنوب كما وُلدت، قال: يا رسول الله، إن لي والدين كبيرين يزعمان أنهما يأنسان بي ويكرهان خروجي؟! فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: فقّر مع والديك، فوالذي نفسي بيده لأنسهما بك يوماً وليله خير من جهاد سنه». الكافي ج ۲ ص ۱۶۰، وسائل الشيعه ج ۱۵ ص ۲۰، بحار الأنوار ج ۷۱ ص ۵۲.

در تنهایی و بی کسی مرده اند.

این اسلامی است که ما برای خودمان ساخته ایم!

یادم نمی رود، آن حاجی را که سالی یک بار به عمره و کربلا می رود، سالی صد میلیون تومان پول در راه خیر صرف می کند، مدرسه می سازد، به یتیم ها رسیدگی می کند، هر روز جمعه دعای ندبه می خواند و اشک می ریزد که امام زمان (علیه السلام) کی می آیی تا در رکاب تو جهاد کنم و برایت جان فشانی نمایم؟!!

اما همین حاجی عزیز، مادر مهربان خود را به خانه سالمندان برده و اگر خیلی هنر کند، یک بار در ماه به او سر می زند.

بعضی وقت ها به این نتیجه می رسم که در دین داری، خیلی راه را اشتباه می رویم.

این حاجی ما که گریه می کند و می خواهد پای رکاب امام زمان (علیه السلام) جهاد کند، نمی داند که اگر مادر خود را به خانه بیاورد و با احترام از او نگهداری کند، برای هر شبی که مادر به او انس گرفته است، ثواب یک سال جهاد را برای او می نویسند. مگر امام زمان (علیه السلام)، از ما چه می خواهد؟

مگر دین او با دین جدش رسول خدا فرق می کند؟

عزیز دلم! اگر پدر و مادرت در خانه سالمندان هستند، همین الان برخیز و او را به خانه خود بیاور. بگذار بچه هایت، احترام به پدر و مادر را از خود تو یاد بگیرند.

فراموش نکن تو هم پیر می شوی و هر طور که امروز با پدر و مادرت رفتار نمایی، فرزندانت هم، همان رفتار را با تو خواهند داشت.

تا پدر و مادرت زنده هستند، خودت را از این ثواب ها محروم مکن!

وقتی پیامبر می فرماید: «یک شب کنار پدر و مادر بودن از یک سال

جهاد بالاتر است»، باید من و تو بنشینیم و روی این سخن ساعت ها فکر کنیم.

می شود از شما خواهشی کنم؟ این سخن رسول خدا را روی یک کاغذ با خطّ زیبا بنویس و آن را قاب بگیر و در خانه ات نصب کن.

هر بار که به این تابلو نگاه کنی، وجودت ناخودآگاه این پیام مهمّ را دریافت می کند.

راستی! داشت یادم می رفت، این نکته را اشاره کنم که پیامبر یک روز جهاد در راه خدا را بالا-تر از چهل سال عبادت می داند. (۱)

آن طور که من حساب کردم یک شب کنار پدر و مادر بودن، بیش از پنج میلیون روز عبادت، ثواب داد، آری، پنج میلیون روز!

به عبارت دیگر: اگر یک شب که در کنار پدر و مادر خود باشی بهتر از این است که ۱۴۲ قرن عبادت کرده باشی! (۲)

چند صباحی است که جوانان ما به عرفان و معنویت گرایش زیادی پیدا کرده اند، در اینجا می خواهم فریاد بزنم، شاید جوانان این مرز و بوم صدایم را بشنوند:

برای رسیدن به معنویت، برای رسیدن به خدا، برای رفتن به آغوش مهر خدا، هیچ راهی بهتر و نزدیک تر از مهربانی به پدر و مادر نیست.

جوانان عزیز! اگر سعادت دنیا و آخرت را می خواهید؛ اگر برکت زندگی را می خواهید؛ به پدر و مادر خود مهربانی کنید!

ص: ۳۶

---

۱- ۱۵. رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم: «إنَّ صبر المسلم في بعض مواطن الجهاد يوماً واحداً، خيراً له من عبادة أربعين سنة...» مستدرک الوسائل ج ۱۱ ص ۲۱، جامع أحادیث الشیعه ج ۷۱۳، شرح ابن ابی الحدید ج ۱۰ ص ۳۹.

۲- ۱۶. حالا- حاضر هستی با هم یک محاسبه ای بکنیم: یک روز جهاد ثواب چهل سال عبادت دارد، اگر ۴۰ را در تعداد روزهای سال قمری ضرب کنی عدد ۱۴۲۰۰ به دست می آید، یعنی ۴۰ سال ۱۴۲۰۰ روز دارد. پس یک روز جهاد ثواب ۱۴۲۰۰ روز عبادت می شود. از طرف دیگر یک شب نزد پدر و مادر ماندن ثواب یک ۳۵۵ روز جهاد دارد. اگر ۱۴۲۰۰ را ضرب در ۳۵۵ بکنیم به عدد ۵۰۴۱۰۰۰ روز می رسیم. اگر این عدد را در ۳۵۵۰۰ عدد روزهای یک قرن تقسیم کنی به ۱۴۲ قرن می رسی. آیا باور می کنی یک شب کنار پدر و مادر ثواب ۱۴۲ قرن عبادت را داشته باشد؟

## چرا با مادر تند حرف زدی؟

نام من ابراهیم است و اهل کوفه هستم.

مَدَّتی بود که عشق دیدار امام صادق (علیه السلام) را در سر داشتم و به دنبال فرصت مناسبی بودم تا به مدینه سفر کنم و ضمن زیارت قبر پیامبر، امام خویش را هم ملاقات نمایم.

مقدمات سفر را فراهم می کردم که مادرم متوجه شد، برای سفری دور و دراز آماده می شوم.

-- پسر! می خواهی به سفر بروی؟

-- آری.

-- به سلامتی، کجا؟

-- مدینه.

تا مادرم نام مدینه را شنید، اشک در چشمانش حلقه زد.

سالیان سال بود که او هم آرزوی مدینه به دل داشت، زیارت قبر پیامبر همه دل ها را بهاری می کند. این جا بود که تصمیم گرفتم، هر طور شده مادرم را هم همراه خود به مدینه ببرم.

سفر طولانی و سختی را پشت سر گذاشته، به مدینه رسیدیم.

منزل مناسبی را در مدینه تهیه نمودم.

همراه مادرم به زیارت قبر رسول خدا و پس از آن به خانه امام صادق (علیه السلام) رفتم.

نمی دانید که دیدار امام مهربانی ها، چقدر زیبا و دلنشین بود!

خانه کوچک و ساده او در نظرم به اندازه تمام دنیا جلوه می کرد.

همه خوبی ها در این خانه جمع شده بود.

یکی از شب ها که به خانه امام صادق (علیه السلام) رفته بودم، سخن به درازا کشید.

از بس مجذوب سخنان امام شدم، گذشت زمان را فراموش کردم.

به خود که آمدم، فهمیدم زمان از ساعتی که هر شب به خانه برمی گشتم، گذشته و الان مادرم نگران شده است.

برای همین از حضور امام (علیه السلام) خداحافظی کرده، با سرعت خود را به خانه رساندم.

وقتی به خانه رسیدم، مادر خیلی نگران بود.

او به من گفت: فکر نمی کنی در این شهر جز تو کسی را ندارم؟ چرا این قدر دیر کردی؟ دلم هزار جا رفت، گفتم نکند

مأموران حکومتی تو را دستگیر کرده باشند.

نمی دانم چه شد که از جا در رفتم و با عصبانیت بر سرش فریاد زدم و او را ناراحت کردم.

بعد از لحظاتی که خشمم فرو نشست، با خود فکر کردم، این چه کاری بود که انجام دادم؟!



مادرم حق دارد، نگران شود، مأموران حکومت بنی عبّاس همه رفت و آمدها را به خانه امام صادق(علیه السلام) زیر نظر دارند.

آنها به شدت از شیعیان می هراسند. کاری بود که شده و مادرم را ناراحت کرده بودم.

پس از نماز صبح به سوی خانه امام صادق(علیه السلام) حرکت کردم.

در راه فکر می کردم، کاش از مادر عذرخواهی می نمودم، اما با خود گفتم، حالا نزد امام صادق(علیه السلام) می روم، چون دوستانم می آیند، من از فیض سخنان امام محروم می شوم، وقتی برگشتم، می روم و مادر را از خودم راضی می کنم.

وارد خانه امام(علیه السلام) شدم و سلام کردم.

امام جواب سلام مرا داد، سپس رو به من کرد و فرمود: ای ابراهیم! چرا دیشب با مادر خود با صدای بلند سخن گفتی؟ چرا دل او را شکستی؟ آیا فراموش کردی که او برای بزرگ کردن تو چقدر زحمت کشیده است؟

من خیلی تعجب کردم، جریان تنیدی من با مادرم را هیچ کس نمی دانست، اما اکنون امام صادق(علیه السلام) در مورد رفتار بد من با مادرم سخن می گوید.

آری، او نماینده خدا در روی زمین است و خداوند او را از این موضوع باخبر کرده است.

از خجالت سرم را پایین انداختم.

امام به سخنان خود ادامه داد: مگر او نبود که تو را در آغوش گرفت و از شیره جانش، تو را سیراب کرد؟

من که نمی توانستم به صورت امام(علیه السلام) نگاه کنم با شرمندگی گفتم: آری، او برای من زحمت های زیادی کشیده است.

رنک از صورتم پریده بود چون نزد امام شرمنده شده بودم.

امام با مهربانی به من فرمود: سعی کن که دیگر با صدای بلند، با مادرت سخن نگویی و او را ناراحت نکنی. (۱)

از آن روز تصمیم گرفتم تا همواره به مادر خود مهربانی کنم و بیشتر احترام او را بگیرم.

ص: ۴۰

---

۱-۱۷. «خرجت من عند أبي عبد الله عليه السلام ليله ممسياً، فأتيت منزلي بالمدينه، وكانت أمي معي، فوقع بيني وبينها كلام، فأغلظت لها، فلما أن كان من الغد صليت الغداه وأتيت أبا عبد الله ۷، فلمّا دخلت عليه فقال لي مبتدئاً: يا أبا مهزم، مالك ولخالده أغلظت في كلامها البارحه؟ أما علمت أنّ بطنها منزل قد سكنته، وأنّ حجرها مهد قد غمزته، وثديها وعاء قد شربته؟ قال: قلت: بلى، قال: فلا تغلظ لها». بصائر الدرجات ص ۲۶۳، مستدرک الوسائل ج ۱۵ ص ۱۹۰، الخرائج والجرائح ج ۲ ص ۷۲۹، مدينه المعاجز ج ۵ ص ۳۱۴.

# پوست گاوی که پر از طلا شد

جوانی هستم که چند سالی است به خرید و فروش مشغول شده ام.

البته مغازه و سرمایه چندانی هم ندارم.

جنسی را به صورت عمده خریداری می‌کنم و به صورت جزئی می‌فروشم و از این طریق زندگی خود را می‌گذرانم.

امروز وقتی در بازار عبور می‌کردم به مشتری خوبی برخورد نمودم.

او مقدار زیادی از کالای مرا می‌خواست.

وقتی به او گفتم چند انبار از آن کالا را دارم، خیلی خوشحال شد.

بر سر قیمت به توافق رسیدیم و معامله قطعی شد.

خیلی خوشحال بودم، زیرا این معامله به اندازه کاسی یک سال برایم سود داشت.

قرار شد مشتری، کالا را همان لحظه تحویل بگیرد.

انبار در خانه بود، به سوی خانه آمدیم تا کالا را به او تحویل دهیم.

کلید انبار در جای خاصّی از اتاق قرار داشت.

وارد اتاق شدم تا کلید را بردارم، دیدم پدرم درست جایی خوابیده که کلید

انبار را گذاشته ام.

با خود فکر کردم، آیا پدر را از خواب بیدار کنم و کلید را بردارم یا اینکه از این معامله پر سود صرف نظر کنم؟

مشتری عجله داشت، می‌خواست بار را تحویل بگیرد.

از اتاق بیرون آمدم، به او گفتم: باید صبر کنی تا پدرم از خواب بیدار شود.

او مدتی صبر کرد و من چند بار به داخل اتاق آمدم ولی پدر هنوز در خواب عمیقی بود، زیرا شب قبل برای آبیاری به مزرعه رفته بود.

به مشتری گفتم: جنس شما آماده است، اما باید صبر کنی تا پدرم بیدار شود.

او گفت: ای جوان! تو چقدر کم عقل هستی! وقتی پدرت بفهمد، چنین پول زیادی نصیب تو شده، خوشحال می شود که او را بیدار کرده ای.

اما قبول نکردم، زیرا خواب و آسایش پدرم برای من از همه ثروت دنیا بالاتر و باارزش تر بود.

به هر حال مشتری رفت و معامله به هم خورد. بعد از ساعتی، پدر از خواب بیدار شد.

وقتی از ماجرا با خبر شد، مرا صدا زد و از من تشکر کرد.

سپس چنین گفت: پسر! من از مال دنیا چیز زیادی ندارم، اما گوساله ای را که تازه به دنیا آمده، به تو می بخشم.

من هم از پدر تشکر کردم و رویش را بوسیدم. شاید شما تعجب کنید، پولی که از آن معامله به دست می آوردم، معادل ده میلیون تومان بود، اما این گوساله ای که پدر به من داد، ارزشش صد هزار تومان بیشتر نبود.

از سخن پدرم تعجب کردم ولی چیزی نگفتم و دل او را نشکستم، زیرا پدر

نمی دانست که به خاطر بیدار نکردن او از چه سودی چشم پوشی کرده ام.

با خود فکر کردم که شاید پدر خیال می کند، من به خاطر صد هزار تومان پول او را از خواب بیدار نکردم.

بعد از چند سال فهمیدم که پدرم می دانست چه می کند. او فهمیده بود که به خاطر او از سود ده میلیون تومانی گذشته ام.

آن روز دیگر پدرم از دنیا رفته بود، روزی که همین گوساله باعث شد تا من به صد میلیارد تومان پول برسم.

حتما تعجب می کنی، چطور یک گوساله صد هزار تومانی، باعث این همه ثروت شد؟!

آری، دعای پدر باعث این معجزه شد، زیرا موقعی که پدر گوساله را به من داد، نگاهی به آسمان کرد و با خدای خویش سخنی گفت و دعایی نمود و همان دعا کار خودش را کرد و مرا به آن همه ثروت رساند.

آیا مایل هستی ادامه داستان مرا بدانی؟

در قوم بنی اسرائیل دو پسر عمو با هم سر مسأله ای اختلاف داشتند و این باعث کینه و دشمنی بین آنها شد.

یک شب یکی از آنها به در خانه دیگری آمد و در زد. وقتی صاحب خانه بیرون آمد به بهانه ای او را به جای خلوت برد و او را به قتل رساند و جنازه اش را به محله ای که گروه دیگری از بنی اسرائیل زندگی می کردند برد و به منزل بازگشت.

صبح روز بعد، خبر در تمام شهر پیچید که یکی از جوانان بنی اسرائیل توسط طایفه دیگری به قتل رسیده است.

همان شخص قاتل عدّه ای از جوانانِ طایفه خود را جمع کرد و به اسم خونخواهی به سوی محلّه ای که جنازه مقتول در آن جا پیدا شده بود حرکت کرد و فریاد برآورد که پسر عمویم توسط شما کشته شده است باید قاتل را پیدا کنید تا او را قصاص کنیم.

خوب است بدانی، قوم بنی اسرائیل دوازده طایفه بودند و در میان آنها گاه گاهی اختلافات طایفه ای پیش می آمد.

اوضاع خیلی خراب شد و نزدیک بود که جنگ داخلی میان بنی اسرائیل در بگیرد.

ریش سفیدان بنی اسرائیل جمع شدند و خدمت حضرت موسی (علیه السلام) رفتند و از او کمک خواستند تا از خداوند بخواهد قاتل را مشخص نماید و از بروز جنگ طایفه ای میان بنی اسرائیل جلوگیری شود.

حضرت موسی (علیه السلام) با خدا سخن گفت.

از جانب خداوند وحی آمد که شما باید گاوی را بکشید تا قاتل معین شود.

ریش سفیدها نگاهی به هم کردند و گفتند: ای موسی! ما را مسخره می کنی؟ ما می گوئیم شهر در خطر جنگ طایفه ای است، تو به ما می گویی یک گاو بکشید.

حضرت موسی (علیه السلام) فرمود: این دستور خداوند است.

هر لحظه خبر می رسید که خون جوانان به جوش آمده و آنها شمشیرها را در دست گرفته اند و می خواهند با یکدیگر جنگ کنند.

ریش سفیدهای بنی اسرائیل گفتند: ای موسی! به خدا بگو تا ویژگی های این گاو را معین کند. حضرت موسی (علیه السلام) از

طرف خداوند ویژگی این گاو را معین کرد که این گاو پیر

نباشد، رنگش زرد یک دست باشد، خلاصه ویژگی های آن گاو معلوم شد.

مردم به دنبال آن گاو می گردیدند تا آن را خریداری کرده، پیش حضرت موسی (علیه السلام) بیاورند.

من خودم هم خبر نداشتم که آن گاوی را که خدا نشان کرده، همان گوساله ای است که پدرم چند سال پیش به من داده و اکنون یک گاو شده است.

مردم هم خبر ندارند، سرّ این که خداوند روی این گاو به خصوص تأکید دارد، چیست؟!

به هر حال بنی اسرائیل شروع به جستجو کردند و همه خانه ها را گشتند تا بالاخره گاو مرا پیدا کردند و گفتند این همان گاوی است که خداوند معین کرده است.

عده زیادی از مردم به خانه من آمدند و خواستند گاو مرا بخرند.

من از جریان خبر نداشتم و اصلاً نمی خواستم گاو را بفروشم چون هدیه پدرم بود.

با خود فکر کردم، چرا باید آن را بفروشم؟ چرا می خواهند آن را بکشند؟

آنها قیمت را بالا بردند، قیمت معمولی گاو دو میلیون تومان بود، اما آنها گفتند آن را ده میلیون تومان می خریم. گفتم: من نمی فروشم.

قیمت را تا صد میلیون تومان بالا بردند، اما باز هم گفتم که من فروشنده نیستم.

آنها ناامید نزد حضرت موسی (علیه السلام)، برگشتند و گفتند: ای موسی! آیا می شود

خداوند گاو دیگری را معین کند.

حضرت موسی (علیه السلام) فرمود: نه، فقط همان گاو!

آنها دوباره برگشتند و گفتند: هر چه تو بگویی، آیا یک میلیارد تومان خوب است؟

من گفتم: من گاو را نمی فروشم. من می خواستم دیگر از آنها راحت شوم. پیش خودم گفتم یک چیزی بگویم تا آنها منصرف شوند و بروند، چون من از اصل ماجرا خبر نداشتم، برای همین گفتم: به شرطی می فروشم که پوست این گاو را پر از طلا و جواهرات کنید و به من برگردانید.

آنها نگاهی به هم کردند و رفتند، من هم راحت شدم. اما آتش جنگ در میان بنی اسرائیل شعله می کشید و هر لحظه ممکن بود نسل بنی اسرائیل در آن بسوزد.

زنان بنی اسرائیل راضی شدند و به شوهران خود پیشنهاد دادند، هر زنی یک قطعه از طلا و جواهراتش را بدهد، بهتر از آن است که یک جوانش در این جنگ کشته شود.

بالاخره تصمیم گرفتند و به اندازه ای که پوست گاو پر شود، طلا جمع کردند و به خانه من آوردند.

من خیلی تعجب کردم و با خود گفتم که آیا این همه طلا و جواهرات را که بیش از صد میلیارد تومان ارزش دارد، برای خرید گاو آورده اند؟

البته باور نمی کردم که آنها برای گاو دو میلیون تومانی، این همه طلا بدهند. در

کمال ناباوری طلاها را گرفتم و گاو را تحویل دادم. قرار شد، پوست گاو را

بعدا بیاورند تا طلاها را در آن بریزم و اگر کم بود دوباره بیاورند، اما تصمیم گرفتم، همراه آنها بروم.

با آن جمعیت زیاد گاو را نزد حضرت موسی (علیه السلام) بردیم. حضرت موسی (علیه السلام) دستور داد گاو را کشتند و بعد از مدتی به اذن خدا آن جوان زنده شد. حضرت موسی (علیه السلام) از او سول کرد: چه کسی تو را به قتل رساند؟

او هم پسر عموی خود را نشان داد و جریان آن شب را برای حضرت موسی (علیه السلام) تعریف کرد.

به هر حال آتش فتنه فروکش کرد و مردم به خانه های خود بازگشتند. همه به من می گفتند: چقدر خوش شانس هستی، صد میلیارد تومان ثروت به تو رسید.

وقتی به سوی خانه باز می گشتم به یاد دعای پدر افتادم. موقعی که من به خاطر احترام او از آن معامله و سود ده میلیون تومانی دست شستم.



اکنون به خاطر دعای او به چنین ثروتی رسیدم. آری، من خوش شانس و سعادت‌مند بودم، زیرا دعای پدرم همراه من بود.

اگر در زندگی خود به دنبال شانس هستید، دعای پدر را دریابید و از او بخواهید برای شما دعا کند. (۱)

دوست خوبم! نمی دانم تا به حال چند بار قرآن را ختم کرده ای، چند بار سوره بقره را خوانده ای؟

آیا می دانی قسمت عمده این داستان در سوره بقره آیات ۶۷ تا ۷۲ آمده است. نمی دانم تا کی قرآن را فقط برای ثواب خواهیم خواند و به معانی و پیام های آن توجه نخواهیم کرد.

خداوند متعال از بیان داستان گاو بنی اسرائیل در کتاب خود هدف و مقصودی دارد، اما افسوس که اکثر ما مسلمانان، قرآن را کتاب مقدسی کرده ایم که فقط باید آن را ببوسیم و تلاوت کنیم، ولی برای فهمیدن پیام های بزرگ آن کمتر وقت بگذاریم. به امید روزی که قرآن را نه کتاب تلاوت، بلکه کتاب درسی خویش بدانیم که باید آن را بفهمیم و به دستورات آن عمل کنیم!

۱- ۱۸. الإمام الرضا عليه السلام: «إِنَّ رَجُلًا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ قَتَلَ قَرَابَةَ لَهُ، ثُمَّ أَخَذَهُ فطرحه على طريق أفضل سبط من أسباط بني إسرائيل، ثم جاء يطلب بدمه، فقالوا لموسى عليه السلام: إن سبط آل فلان قتلوا فلاناً، فاجبرنا من قتله؟ قال: ائتوني بقره، قالوا أنتخبنا هذا هزواً قال أعوذ بالله أن أكون من الجاهلین»، ولو أنهم عمدوا إلى بقره أجزأتهم، ولكن شدّ دوا فشدّ د الله عليهم، قالوا ادع لنا ربك يبين لنا ما هي قال إنه يقول إنها بقره لا فأرض ولا بكر» يعني لا صغيره ولا كبيره، «عوان بين ذلك»، ولو

أنهم عمدوا إلى بقره أجزأتهم، ولكن شدّ دوا فشدّ د الله عليهم، قالوا ادع لنا ربك يبين لنا ما لو نهبها قال إنه يقول إنها بقره صفر آء فاقع لو نهبها تسير الناظرين»، ولو أنهم عمدوا إلى بقره لأجزأتهم، ولكن شدّ دوا فشدّ د الله عليهم... فطلبوها فوجدوها عند

فتى من بني إسرائيل، فقال: لا- أبيعها إلا- بملئ مسكها ذهباً، فجاوا إلى موسى عليه السلام فقالوا له ذلك، فقال: اشتروها فاشترها وجاؤوا بها، فأمر بذبجها، ثم أمر أن يضربوا الميت بذبجها، فلمّا فعلوا ذلك حيا المقتول، وقال: يا رسول الله! إن ابن عمى قتلنى، دون من يدعى عليه قتلى، فقال لرسول الله موسى عليه السلام بعض أصحابه: إن هذه البقره لها نأ، فقال وما هو؟ قال إن فتى من بني إسرائيل كان باراً بأبيه، وأنه اشترى تبعاً فجاء إلى أبيه، فرأى أن الأقاليد تحت رأسه، فكره أن يوظفه فترك ذلك البيع، فاستيقظ أبوه فأخبره، فقال أحسنت، خذ هذه البقره فهى لك عوضاً لما فاتك، قال: فقال رسول الله موسى

عليه السلام: انظروا إلى البر ما بلغ بأهله: «الأمالي للطوسى ص ۳۰۰، تفسير العياشى ج ۱۰ ص ۴۶، تفسير نور الثقلين ج ۱ ص

۸۷، بحار الأنوار ج ۱۳ ص ۲۶۳، ج ۷۱ ص ۶۸.

## آیا عمر طولانی می‌خواهی؟

زندگی ماشینی امروز با خطرات زیادی همراه شده است.

هر روز، خبر از بین رفتن عدّه‌ای از هم وطنان را در تصادف‌ها می‌شنویم.

این یک نمونه از مرگ‌های ناگهانی است.

آیا شما راهی می‌شناسید که به وسیله آن بتوانید مرگ‌های ناگهانی را از خود دور کنید؟

آیا موافقید سخن امام باقر(علیه السلام) را در این زمینه برای شما نقل کنم؟

آن حضرت فرمودند: «نیکی به پدر و مادر و صدقه دادن (به صورت مخفیانه) فقر را از شما دور می‌کند و عمر شما را طولانی نموده و هفتاد نوع مرگ بد (مرگ ناگهانی) را از شما دور می‌گرداند».(۱)

در سخنی دیگر از امام صادق(علیه السلام) چنین نقل شده است: «اگر دوست دارید خداوند عمر شما را طولانی نماید، پدر و مادر را از خود خوشحال نگه دارید».(۲)

به راستی، وقتی شما با رفتار پسندیده خود باعث می‌شوید تا قلب پدر و مادرتان شاد شود، خداوند متعال هم به عمر شما می‌افزاید.

---

۱- ۱۹. الإمام الصادق عليه السلام: «البرّ وصدقته السرّ ینفیان الفقر، ویزیدان فی العمر، ویدفعان عن سبعین میته سوء»: وسائل الشیعه ج ۹ ص ۳۹۸، بحار الأنوار ج ۷۱ ص ۸۱، ج ۹۳ ص ۱۳۱.

۲- ۲۰. الإمام الصادق عليه السلام: «وإن أحببت أن یزید الله فی عمرک فسرّ أبویک، قال: وسمعتہ یقول: إن البرّ یزید فی الرزق...» کتاب الزهد ص ۳۴، وسائل الشیعه ج ۱۸ ص ۳۷۲، ج ۱۳ ص ۱۱۸، بحار الأنوار ج ۱۳ ص ۸۱، جامع أحادیث الشیعه ج ۱۸ ص ۳۴۴. عن حنان بن سدير، قال: «کنّا عند أبی عبد الله علیه السلام وینا میسر، فذکروا صلّه القرابه، فقال أبو عبد الله صلی الله علیه و آله وسلم: یا میسر قد حضر أجلك غیر مرّه ولا مرّتين، کلّ ذلك یورّ الله أجلك، لصلتک قرابتک، وإن کنت ترید أن یزاد فی عمرک فبرّ شیخیک، یعنی أبویه»: الدعوات ص ۱۲۶، بحار الأنوار ج ۷۱ ص ۸۴.

پیامبر یک روز به مسجد آمدند و به یاران خود فرمودند: دیشب خوابی دیدم و می خواهم برای شما تعریف کنم.

همه سراپا گوش شدند تا پیامبر لب به سخن بگشاید.

به هر حال، این خواب در نزد حضرت مهم بوده است که می خواهد برای یاران خود بیان کند.

پیامبر فرمودند: دیشب در عالم روا دیدم که مرگ یکی از یارانم فرا رسیده و عزرائیل هم برای قبض روح او آمده است. همین که عزرائیل می خواست جان او را بگیرد، دیدم نیکی به پدر و مادر به شکل جوانی زیبا، ظاهر شد و نگذاشت. (۱)

آری، چون آن مرد به پدر و مادر خود مهربانی می کرد و در حق آنها نیکی می نمود، خداوند هم به خاطر همین ویژگی، عمر او را طولانی نمود و او را از مرگ حتمی نجات داد.

جالب تر این که همین نیکی به پدر و مادر، می تواند باعث برطرف شدن سختی های جان دادن، شود.

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «اگر دوست دارید موقع مرگ، سختی های جان دادن از شما برداشته شود، به دیدار فامیل خود رفته، با پدر و مادر خود مهربان باشید که در این صورت خدا سختی های لحظه مرگ را از شما دور می کند و در زندگی خود هیچ گاه فقیر نمی شوید». (۲)

بیاید همه با هم پیمان ببندیم که با پدر و مادر خود به بهترین صورت، رفتار کنیم تا خداوند نیز به عمر و زندگی و ثروت ما برکت عنایت کند. این قانون نظام خلقت است که هر کس با پدر و مادر خود مهربان باشد، خداوند عمری طولانی و باعزت به او می دهد و فقر و بدبختی را از زندگی او دور می کند.

---

۱ - ۲۱. رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم: «رأيت بالمنام رجلاً من أمّتي قد أتاه ملك الموت لقبض روحه، فجاءه بزه بوالديه فمنعه منه»: الأُمالي للصدوق ص ۳۰۱، مستدرک الوسائل ج ۴۸۵۷، بحار الأنوار ج ۷۱ ص ۸۰.

۲ - ۲۲. الإمام الصادق عليه السلام: «من أحب أن يخفف الله عزّ وجلّ عنه سكرات الموت، فليكن لقرابته وصولاً، وبوالديه بازاً، فإذا كان كذلك، هوّن الله عليه سكرات الموت، ولم يصبه في حياته فقر أبداً»: الأُمالي للصدوق ص ۴۷۳، روضه الواعظين ص ۳۶۷، الأُمالي للطوسي ص ۴۳۲، مشكاه الأنوار ص ۲۸۱، بحار الأنوار ج ۷۱ ص ۸۱.

## با یک نگاه تند، نمازت قبول نمی شود

هنگامی که به درگاه خدا به نماز می ایستی، خداوند آن چنان باران رحمت و مهربانی خود را بر تو نازل می کند که اگر این را می دانستی هرگز نمی خواستی نمازت را به پایان ببری. (۱)

در مورد اهمیت نماز، سخن بسیار گفته شده است و حتما شنیده ای که در روز قیامت اول عملی که مورد بررسی قرار می گیرد، نماز می باشد.

اگر نماز مورد قبول واقع شد، همه کارهای نیک انسان مورد قبول واقع می شود، امّا اگر نماز قبول نشود، اعمال خوب و نیکوی دیگر هم مورد قبول واقع نمی شود. (۲)

دوست من! حتما می دانی که برای این که نماز مورد قبول خداوند واقع شود، باید احکام نماز را به دقت مراعات کنیم.

لباس ما نباید از پول حرام خریداری شده باشد؛

وضوی ما باید درست باشد و ...

امّا من امروز می خواهم شما را با یکی از شرایط قبولی نماز آشنا سازم که فکر می کنم کمتر شنیده باشی!

ص: ۵۱

---

۱- ۲۳. . أمير المؤمنين عليه السلام: «لو يعلم المصلّي ما يغشاه من جلال الله ، ما سرّه أن يرفع رأسه من سجوده»: الخصال ص ۶۳۲، مستدرک الوسائل ج ۳ ص ۸۹، بحار الأنوار ج ۱۰ ص ۱۱۱.

۲- ۲۴. . أمير المؤمنين عليه السلام: «الصلاه عمود الدين ، وهي أول ما ينظر الله فيه من عمل ابن آدم ، فإن صحّت نظر في باقى عمله ، وإن لم تصحّ لم ينظر في عمل»: دعائم الإسلام ج ۱۳۳۱، تهذيب الأحكام ج ۲ ص ۲۳۷، وسائل الشيعه ج ۴ ص ۳۵، جامع أحاديث الشيعه ج ۴ ص ۶.

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «اگر پدر و مادری در حق فرزند خود ظلم بنمایند و آن فرزند به پدر و مادر خود با خشم و غضب نگاه کند، خداوند نمازهای آن فرزند را قبول نمی کند».<sup>(۱)</sup>

شاید پدر یا مادری به وظیفه اش، آن طور که شایسته و بایسته است، عمل نکند، اما این نباید باعث شود تا فرزندان، احترام آنها را نگیرند.

حال اگر پدر و مادر مهربانی داری که در راه تربیت تو کوتاهی نکرده اند، باید حواست را خیلی جمع کنی!

مبادا با عصبانیت به آنها نگاه کنی، زیرا در این صورت نمازت مورد قبول درگاه خداوند نمی شود.

نه تنها نماز بلکه همه اعمال خوب تو مورد قبول خدا واقع نمی شود!

آنها که هزاران کار نیکو انجام می دهند، اما دل پدر و مادر خود را می شکنند به بیراهه می روند.

آنها روز قیامت می بینند که هیچ کدام از کارهای خیرشان مورد قبول نیست، آن وقت اشک پشیمانی می ریزند.

ص: ۵۲

---

۱- ۲۵. الإمام الصادق علیه السلام: «من نظر إلى أبويه نظر مآقت وهما ظالمان له، لم يقبل الله له صلاة»: الكافي ج ۲ ص ۳۴۹، وسائل الشیعه ج ۲۱ ص ۵۰۱، بحار الأنوار ج ۷۱ ص ۶۱.

## چه شده است که با من مهربان تر شده ای؟!

من در خانواده ای مسیحی بزرگ شدم و برای همین جوانی مسیحی بودم.

محل زندگی من شهر کوفه بود و در آنجا به کسب و کار مشغول بودم.

در شهر خود با بعضی از یاران امام صادق(علیه السلام) آشنا شدم و همین آشنایی سبب شد تا من در مورد حقایق اسلام و شیعه تحقیق بیشتری کنم.

کم کم به مکتب شیعه علاقمند شدم و دین اسلام را به عنوان دین خود قبول کرده و مسلمان شدم و از پیروان امام صادق(علیه السلام) گردیدم.

من با مادر خود زندگی می کردم و صلاح ندیدم که خبر مسلمان شدن خود را به او بگویم، زیرا تمام فامیل، برایم درد سر درست می کردند.

ارتباط من با شیعیان کوفه بسیار زیاد شده بود و در جلساتشان شرکت می کردم و وظایف دینی خود را از آنها فرا گرفته، از چشمه سار معارف اهل بیت(علیه السلام) سیراب می شدم.

کم کم عشق دیدن امام صادق(علیه السلام) در وجودم شعله ور شد و به دنبال فرصتی بودم تا به سرزمین عربستان سفر کرده و امام خویش را ملاقات کنم.

به بهانه تجارت، عازم سفر شدم و به خدمت امام صادق(علیه السلام) رسیدم.

اولین باری که حضور امام زیبایی‌ها رسیدم، با روی باز از من پذیرایی کرد و برایم دعا نمود.

در همان بار اول که او را دیدم، توصیه کرد که با مادر مسیحی خود مهربان باش.

در ضمن خبر داد که به زودی مادرت از دنیا می‌رود و از من خواست که خودت کار به خاک سپاری او را به عهده بگیر.

از این سخن امام تعجب کردم که چرا ایشان تأکید داشت، دفن کردن مادرت را خودت انجام بده.

بعد از چند روز به کوفه باز گشتم.

چون نصیحت امام صادق (علیه السلام)، همواره در گوشم طنین انداز بود، برنامه منظمی ریختم تا بیشتر بتوانم کنار مادرم باشم.

با این که می‌توانستم، خدمتکاری برایش بگیرم، اما این کار را نکردم.

خودم برایش غذا می‌پختم و لباس‌هایش را می‌شستم.

به هر حال، هر کاری که از دستم برمی‌آمد، برای مادر انجام می‌دادم.

مدتی گذشت، یک روز مادرم مرا صدا زد و گفت: پسرم! چه خبر شده است؟! قبلاً این گونه احترام مرا نمی‌گرفتی، از وقتی که از سفر برگشته‌ای، رفتارت با من خیلی بهتر شده است.

نمی‌دانستم چه بگویم، سرانجام به او گفتم: در سفر خود با آقای بزرگواری آشنا شدم، او به من گفت که به شما خدمت بیشتری نمایم.

مادرم با شنیدن سخن من به فکر فرو رفت و گفت: آیا این آقای که می‌گویی پیامبر است؟ گفتم: نه، مادر گفت: پسرم! سخن او، سخن پیامبران است.

گفتم: مادر! او امام صادق و ششمین پیشوای شیعیان است و از فرزندان حضرت محمد آخرین فرستاده خداوند می‌باشد و من به تازگی به این دین گرویده‌ام.

مادر که با دقت به حرف‌هایم گوش می‌داد، رو به من کرد و گفت: از دین تازه‌ات، بیشتر برایم بگو که این بهترین دین می‌باشد.

من هم به معرفی اسلام پرداخته، شهادتین را به او یاد دادم و او نیز مسلمان شد. گفتگوی ما طولانی شد. ظهر بود و صدای مؤذن به گوش می‌رسید.

وضو و نماز را به او یاد دادم و او نیز نماز ظهر و عصر را خواند.

سپس ناهار را خوردیم و او استراحت کرد.

عصر که شد، باز هم از دین اسلام برایش گفتم. او نماز مغرب و عشا را هم خواند. ناگهان حالش دگرگون شد، با صدایی ضعیف مرا صدا زد: پسر! هر آنچه امروز برایم گفتی، بار دیگر بازگو!

با چشمانی گریان، اعتقاد به خداپرستی و پیامبری حضرت محمد و ولایت اهل بیت (علیه السلام) را برایش گفتم و او هم با من تکرار کرد: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ. أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا وَلِيُّ اللَّهِ.

و بعد از لحظاتی، صدای مادر قطع شد و جان به جان آفرین تسلیم کرد.

صبح که شد، دوستان خود را باخبر کردم. او را طبق دستور اسلام غسل و کفن نموده، تشییع جنازه کردیم. بر بدن مادرم نماز خواندیم و او را دفن کردیم. (۱)

---

۱-۲۶. عن زكريا بن إبراهيم ، قال: « كنت نصرانياً فأسلمت و حججت ، فدخلت على أبي عبد الله عليه السلام فقلت: إنني كنت على النصرانية وإنني أسلمت ، فقال: وأي شيء رأيت في الإسلام؟ قلت: قول الله عز وجل: «مِا كُنْتَ تَدْرِي مِا الْكِتَابُ وَ لَا الْأَيْمِا نَ وَ لَ - كِنَ جَعَلْنَا نُورًا نَهْدِي بِهِ مَن نَّشَاءُ» ، فقال: لقد هداك الله ثم قال: اللهم اهده - ثلاثاً - سل عما شئت يا بني

فقلت إن أبي وأمي على النصرانية وأهل بيتي، وأُمِّي مكفوفه البصر، فأكون معهم وأكل في آنيهم؟ فقال: يأكلون لحم الخنزير؟ فقلت: لا، ولا يمسه و نه، فقال: لا - بأس ، فانظر أمي ك فبرها ، فإذا ماتت فلا تكلها إلى غيرك ، كن أنت الذي تقوم بشأنها، ولا تخبرن أحداً أنك أتيتني حتى تأتيني بمني إن شاء الله . قال: فأتيته بمني والناس حوله كأنه معلم صبيان، هذا يسأله وهذا يسأله، فلم أقدمت الكوفه ألطفت لأُمِّي وكنت أطعمها وافلي ثوبها ورأسها وأخدمها ، فقالت لي: يا بني ما كنت تصنع بي هذا وأنت على ديني ، فما الذي أرى منك منذ هاجرت فدخلت في الحنيفيه؟ فقلت: رجل من ولد نبيينا أمرني بهذا، فقالت: هذا الرجل هو نبيي؟ فقلت: لا، ولكنّه ابن نبيي ، فقالت: يا بني ، هذا نبيي إن هذه وصايا الأنبياء، فقلت: يا أمّه! إنه ليس يكون بعد نبيينا نبيي

ولكنّه ابنه، فقالت: يا بني ، دينك خير دين ، اعرضه عليّ ، فعرضته عليها ، فدخلت في الإسلام ، وعلمتها ، فصلت الظهر والعصر والمغرب والعشاء الآخرة، ثم عرض لها عارض في الليل ، فقالت: يا بني ، أعد عليّ ما علمتني! فأعدته عليها، فأقرت به وماتت. فلما أصبحت كان المسلمون الذين غسلوها، وكنت أنا الذي صلّيت عليها ، ونزلت في قبرها: الكافي ج ۲ ص ۱۶۰، بحار الأنوار ج ۷۱ ص ۵۳.



هیچ چیز مانند گناه انسان را از رسیدن به کمال و سعادت دور نمی کند.

متأسفانه شیطان، همواره تلاش می کند تا انسان را از مسیر صحیح بندگی خدا خارج نماید و او را به گرداب گناه بیندازد.

برای همین سعی کنیم تا با کمک گرفتن از خداوند، در دام وسوسه های شیطان نیفتیم و با سپری کردن زندگی افتخارآمیز به دیدار معبود بشتاییم.

اکنون این سؤال مطرح است که ما چگونه می توانیم آثار شوم گناهان را از بین ببریم تا دوباره مورد لطف و عنایت خداوند قرار گیریم؟

همه می دانیم که خداوند، در توبه را به سوی بندگان خود باز گذاشته و وعده فرموده که گناه توبه کنندگان را می بخشد.

خدا در قرآن از عشق و محبت خود نسبت به توبه کنندگان سخن به میان آورده است.

شاید برایتان جالب باشد که احترام به پدر و مادر و نیکی به آنها، اثر بسیار زیادی در بخشش گناهان دارد.

خداوند به خاطر نیکی به پدر و مادر از گناه بندگان گذشته، آنها را مورد لطف

خود قرار می دهد.

بسیار مناسب می بینم که در این جا حکایتی را برای شما نقل کنم.

پیامبر نماز خود را تمام کرده بود که جوانی وارد مسجد شد و سراغ ایشان را گرفت.

همه مردم تعجب کرده بودند، چطور شده که این جوان به مسجد آمده است؟! زیرا او به فسق و فجور مشهور شده بود.

به هر حال مردم، پیامبر را نشان دادند و او خدمت حضرت آمد.

در حالی که اشک می ریخت، سر خود را پایین انداخته، به پیامبر عرضه داشت: ای رسول خدا! جوانی هستم که گناه و

معصیت زیادی انجام داده ام، می خواهم توبه کنم، آیا راهی هست که خداوند توبه مرا قبول کند؟

پیامبر نگاهی به او کرد و فرمود: ای جوان! آیا پدر و مادرت زنده هستند؟

جوان در پاسخ گفت: فقط پدرم زنده است و مادرم از دنیا رفته است.

پیامبر فرمود: ای جوان! برو و تا می توانی به پدرت خدمت کن!

جوان خیلی خوشحال شد، از حضرت تشکر کرد و از مسجد خارج شد.

در این هنگام پیامبر رو به یاران خود کرد و فرمود: کاش مادر این جوان زنده بود!<sup>(۱)</sup>

منظور پیامبر این بود که اگر این جوان سعادت داشت که خدمتگزاری مادرش را بکند، بسیار بهتر می توانست، آثار گناهان

خود را از بین ببرد و مشمول عفو و بخشش خداوند قرار گیرد.

دوست خوبم!

تا پدر و مادر تو زنده هستند از این توفیق بزرگ استفاده کن و با نیکی کردن

ص: ۵۷

---

۱- ۲۷. الإمام السَّجَّاد عليه السلام: «جاء رجل إلى النبي صلى الله عليه وآله وسلم فقال: يا رسول الله، ما من عمل قبيح إلا قد

عملته، فهل لي من توبة؟ فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: فهل من والديك أحد حيٌّ؟ قال: أبي، قال: فاذهب فبره،

قال: فلمَّا ولى قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: لو كانت أمُّه: كتاب الزهد ص ۳۵، مستدرک الوسائل ج ۱۵ ص ۱۷۹،

بحار الأنوار ج ۷۱ ص ۸۲.

به آنها بخشش خداوند را به سوی خود جذب کن.

به خدا قسم با کمک کردن و مهربانی نمودن به پدر و مادر می توانی روح خود را از آلودگی ها و سیاهی ها پاک سازی!

حتما دقت کرده ای که وقتی خدمتی به پدر یا مادر خود می کنی، در وجودت احساس سبکی و نشاط می کنی!

آیا در فصل پاییز که برگ درختان زرد می شود به باغ رفته ای؟

آیا دیده ای، وقتی باد می وزد، چگونه برگ درختان بر روی زمین می ریزند؟

آری، اگر چشم باطن داشتیم، می دیدیم که چگونه گناهان ما هنگام نیکی به پدر و مادر، فرو می ریزند.

آیا توجه کرده ای، لحظه ای که دست پدر یا مادرت را می بوسی، چقدر نشاط روحی به تو دست می دهد؟!

این نشاط و سبکی برای این است که روح ما از تیرگی گناهان پاک شده است.

گویا، زنجیرهایی که از انجام گناهان، روح ما را در بند کرده، باز می شوند و او می تواند آزادانه پرواز کند.

تصور کنید، شخصی یک هفته بدن خود را نشسته باشد. وقتی به حمام می رود و بدن خود را تمیز می شوید، احساس سبکی و راحتی می کند، چون بدنش از آلودگی پاک شده است.

وقتی دست پدر و مادرت را می گیری و بر آن بوسه می زنی و عشق و مهربانی خود را نثارشان می کنی، گناهان از صفحه روح زدوده می شوند، در نتیجه احساس سبکی و نشاط می کنی.

خلاصه کلام آن که مکتب ما همان طور که نماز، روزه، استغفار، دعا و گریه را برای پاک شدن گناهان معرفی می کند، نیکی به پدر و مادر و احترام گرفتن از آنها را هم به عنوان یکی از بهترین راه های بخشش گناه اعلام می نماید.

## آیا به فکر پدر و مادرت هستی؟

سعید یکی از دوستان بسیار خوب من است.

او یک روز به منزل من آمد و در مورد مشکلش سخن گفت.

از گفته هایش چنین برداشت کردم که مدتی است، برکت از زندگی او رفته و وضع کاسبی اش به هم ریخته و حسابی هم مقروض است.

قبل از این، همه حسرت کاسبی او را می خوردند و از این که کار او این همه رونق دارد، انگشت به دهان می گرفتند، اما اکنون با سیلی صورت خود را سرخ نگه می دارد.

سعید از من برای رفع مشکلش راهنمایی خواست.

او انسانی مون و دیندار بود و به همه، دستورات دینی عمل می کرد، برای همین خیلی در این زمینه فکر کردم که مشکل از کجاست.

از شما چه پنهان، حسابی گیج شده بودم، زیرا این رفیق ما همه کارهایش درست بود.

اهل نماز و بندگی خدا بود و به فقرا و بیچارگان هم کمک می کرد، مانده

بودم که گیر کار او چیست؟!

از او سؤال کردم که این مشکلات از چه زمانی برایت پیش آمد؟

او مقداری فکر کرد و گفت: حدود دو سالی می شود، وقتی که پدرم از دنیا رفت.

ناگهان جرقه ای در ذهنم زده شد، پیش خود گفتم که سر نخ را پیدا کردم.

به او گفتم: از زمانی که پدرت از دنیا رفت، این مشکلات شروع شد؟

او آهی کشید و گفت: آری، پدرم برکت زندگیم بود. خیلی احترام او را می گرفتم و هر روز به او سر می زدم. او خیلی در حق من دعا می کرد، خدایش رحمت کند.

گفتم: راستش را بگو، از وقتی که بابایت از دنیا رفته، چقدر به فکر او هستی؟ آیا سر قبر او می روی؟

او سرش را پایین انداخت و گفت: این قدر گرفتاری دارم که دیگر به این کارها نمی رسم.

گفتم: سعید جان! گره کور زندگی تو این است که تو عاق پدرت شده ای؟

او تعجب کرد و گفت: شما که می دانی، پدرم تا زنده بود، چقدر از او احترام می گرفتم، او بارها می گفت که از دست تو راضی هستم.

من رو به او کردم و گفتم: آری، پدرت تا زنده بود از تو راضی بود، اما وقتی که از دنیا رفت، دیگر به او سر نزدی، برایش کار خیری انجام ندادی، او را فراموش کردی، اکنون پدرت از تو ناراضی شده، دلش از دست تو شکسته و برای همین برکت از زندگیت رفته است.

سعید سرش را پایین انداخت و به فکر فرو رفت.

من ادامه دادم: ما فکر می کنیم، باید احترام پدر و مادر را تا زنده هستند، بگیریم و سعی می کنیم، آنها از ما راضی باشند، اما نمی دانیم وقتی دستشان از دنیا کوتاه می شود، چقدر به کمک ما نیاز دارند، منتظر ما هستند تا به آنها سر بزنیم، به سر قبرشان برویم و برایشان کار خیری بکنیم.

وقتی ما این کارها را انجام می دهیم، خیلی خوشحال می شوند و برایمان دعا می کنند، خدا هم به خاطر خوشحالی آنها خیر و برکت به زندگی ما عطا می کند.

اما اگر آنها را فراموش کنیم و دیگر بر سر قبرشان نرویم و به یادشان نباشیم، آنها غمناک شده، از ما ناراضی می شوند و در واقع ما عاق پدر و مادر می شویم، آن وقت است که برکت از زندگی ما می رود و مشکلات یکی پس از دیگری به سراغمان می آیند.

امام باقر (علیه السلام) فرموده اند: «اگر فرزندی بعد از مرگ پدر و مادر خود به یاد آنها نباشد و برای آنها دعا نکند، در واقع عاق پدر و مادر شده است».<sup>(۱)</sup>

سعید دیگر به راز گمشده مشکلات خود پی برد و اشک در چشمانش حلقه زد.

بعد از ساعتی هر دو با هم، کنار قبر پدر او رفتیم.

او همان جا به نیت پدرش، پول زیادی برای کار خیری در نظر گرفت و با خود عهد کرد هر هفته بر سر قبر پدر بیاید.

یک ماه گذشت و سعید مهمان خانه من بود، اما این بار برای تشکر آمده بود، زیرا همه مشکلاتش حل شده بود.

به قول خودش، دست به هر چه می زد، طلا می شد، زیرا پدر از او راضی شده بود.

ص: ۶۲

---

۱- ۲۸. الإمام الباقر عليه السلام: «إِنَّ الْعَبْدَ لِيَكُونَ بَارًّا بِوَالِدَيْهِ فِي حَيَاتِهِمَا، ثُمَّ يَمُوتَانِ فَلَا يَقْضِي عَنْهُمَا دَيْنَهُمَا وَلَا يَسْتَغْفِرُ لَهُمَا، فَيَكْتَبُهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَاقًّا، وَإِنَّهُ لِيَكُونَ عَاقًّا لَهُمَا فِي حَيَاتِهِمَا غَيْرَ بَارٍّ بِهِمَا، فَإِذَا مَاتَا قَضَى دَيْنَهُمَا وَاسْتَغْفَرَ لَهُمَا، فَيَكْتَبُهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بَارًّا». الكافي ج ۲ ص ۱۶۳، وسائل الشيعه ج ۲۱ ص ۵۰۶، بحار الأنوار ج ۷۱ ص ۵۹.

اگر پدر و مادر شما از دنیا رفته اند، سعی کنید به یاد آنها باشید و برایشان کارهای خیر انجام دهید تا همواره دعایشان همراه زندگیتان باشد. در این صورت است که سعادت و خوشبختی را تجربه خواهید کرد.

جالب است، بدانید که نیکی به پدر و مادر بعد از مرگ آنها از فضیلت و ارزش بیشتری نزد خداوند برخوردار است، زیرا بعد از مرگ، به نیکی کردن ما احتیاج بیشتری دارند.

دست آنها از این دنیا کوتاه است و وقتی ما به یادشان، کار خیری انجام می دهیم، خیلی خوشحال می شوند. [\(۱\)](#)

ص: ۶۳

---

۱- ۲۹. رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم: «سید الأبرار یوم القیامه رجل برّ والدیه بعد موتهما»: مستدرک الوسائل ج ۱۳ ص ۴۱۴، بحار الأنوار ج ۷۱ ص ۸۶.

## آیا خیر زیاد را می خواهی؟

در مورد زیارت کربلای امام حسین (علیه السلام) سخن بسیار گفته شده است و همواره امامان معصوم (علیه السلام) ما را تشویق و ترغیب به زیارت آن حضرت نموده اند.

از سخن امام صادق (علیه السلام) چنین استفاده می شود که هر کس به کربلا برود خداوند «خیر زیاد» به او عنایت می نماید. (۱)

آری، وقتی پا به صحرای کربلا می گذاری سراسر عشق و شعور می شوی، زیرا آن جا سرزمینی است که تمامی زیبایی ها در مقابل تمامی زشتی ها ایستادگی و جان فشانی نمود.

کربلا، درس آزادگی و دلدادگی را به همه تاریخ یاد می دهد و تو، چون کربلایی می شوی، این همه پیام های پر معنی را با وجودت درک می کنی و تحوّل بزرگ در تو ایجاد می شود و به «خیر زیاد» می رسی!

دوستان من!

به نظر شما اگر توفیق یارمان نبود و نتوانستیم به کربلا برویم، چگونه می توانیم به «خیر زیاد» برسیم؟

ص: ۶۴

---

۱- ۳۰. الإمام الصادق علیه السلام: «من لم یزر قبر الحسین فقد حرم خیراً کثیراً»: کامل الزیارات ص ۲۸۵، وسائل الشیعه ج ۱۴ ص ۴۳۱، بحار الأنوار ج ۹۸ ص ۴۸.



شاید بعضی ها بتوانند هر سال به کربلا بروند و سالی یک بار به «خیر زیاد» برسند، اما سخنم این است، آیا می توانید مرا کمک کنید تا من هر روز به «خیر زیاد» برسم؟ شما چه پیشنهادی دارید؟ آیا موافقید، پاسخ خود را از امام صادق (علیه السلام) بشنویم؟

آن حضرت فرموده اند: «چرا شما برای پدر و مادر خود کار خیر انجام نمی دهید؟ چرا به نیت آنها، نماز، روزه و حج انجام نمی دهید؟ چرا به جای آنها به فقرا کمک نمی کنید؟ آگاه باشید! هرگاه برای پدر و مادر خود کار خیری انجام دهید، خداوند، هم به پدر و مادر شما و هم به خود شما پاداش می دهد و هم چنین خداوند "خیر زیاد" به شما عنایت می کند» (۱).

دوست من! پدر و مادرت، چه زنده باشند و چه از دنیا رفته باشند، برایشان نماز بخوان و روزه بگیر و منتظر باش تا خدا نیز به تو «خیر زیاد» کرم کند.

البته تو می دانی، اگر پدر و مادر زنده باشند، نمی توان برایشان نماز و روزه واجب بجا آورد، بلکه باید به نیت آنها نماز مستحبی خواند و روزه مستحبی گرفت، اما اگر پدر و مادرت از دنیا رفته اند، می توانی به نیت آنها نماز بخوانی و روزه هم بگیری.

عزیزم! وقتی به مکه می روی، حتما سعی کن به نیت آنها زیارت کنی، نماز بخوانی و طواف خانه خدا بجا آوری.

اگر به مکان زیارتی رفتی به جای آنها زیارت کن و به یاد آنها باش.

حالا دیگر می دانی که هر لحظه می توانی «خیر زیاد» را به سوی خود جذب کنی!

آری، برای جذب «خیر زیاد» دو راه داری:

الف . به سفر کربلا بروی و ضریح شش گوشه امام حسین (علیه السلام) را زیارت کنی.

ص: ۶۵

---

۱- ۳۱ . الإمام الصادق علیه السلام: «ما يمنع الرجل منكم أن يبزر والديه حيين أو ميتين؛ يصلّي عنهما، ويتصدق عنهما، ويحجّ عنهما، ويصوم عنهما، فيكون الذي صنع لهما وله مثل ذلك، فيزيده الله عزّ وجلّ بيزه وصلاته خيراً كثيراً»: الكافي ج ۲ ص ۱۵۹، مشكاة الأنوار ص ۲۶۸، وسائل الشيعه ج ۲ ص ۴۴۴.

ب . همین الان وضو بگیری و به نیت پدر و مادرت دو رکعت نماز بخوانی، یا دست در جیب مبارک خود کنی و به نیت آنها صدقه ای کنارگذاری!

البته می دانی، من نمی خواهم زیارت امام حسین(علیه السلام) را کم رنگ نشان دهم - همه هستی من فدای ذره ذره خاک کربلا- اما در این جا می خواهم، احترام به پدر و مادر را از زاویه جدیدی برای تو مطرح کنم.

شاید یادت نباشد، امّا همین مادرت بود که تو را در بغل می گرفت و ماه محرم به حسینه می برد و برای امام حسین(علیه السلام) گریه می کرد و تو را شیر می داد.

این عشق به امام حسین(علیه السلام) با شیر مادر در وجود تو عجين شده است.

تو نباید این مادر را فراموش کنی! مبادا کربلا بروی و مادر مهربانت را از یاد ببری.

## عبادتی بزرگ را کشف کرده ام

آیا تا به حال فکر کرده اید که هدف خداوند از خلقت انسان چه بوده است؟

اگر به قرآن مراجعه کنیم، متوجه می شویم که خداوند ما را برای عبادت و بندگی خویش خلق نموده است. (۱)

البته این عبادت و بندگی برای خداوند هیچ نفعی ندارد بلکه در سایه آن روح ما رشد کرده، آمادگی پیدا می کند تا به مقام های بسیار والایی برسد.

آری، هر چقدر ما بتوانیم بیشتر به عبادت پردازیم به خدا نزدیک تر شده، می توانیم به سوی سعادت ابدی خود پیش برویم.

در صورتی که در زندگی بشر نیایش و عبادت وجود نداشته باشد، روح انسان لطافت خود را از دست می دهد و قلب انسان در غوغای زندگی روزمره به تاریکی و سیاهی می گراید.

و به راستی که با همین عبادت کردن خداوند است که قلب انسان صفا پیدا می کند و این را به یقین بدانیم که جز در سایه عبادت و نیایش با خداوند سبحان، روح و روان انسان به آرامش نمی رسد.

خواننده محترم! از شما سؤال می کنم: وقتی کلمه «عبادت» را می شنوی یا

ص: ۶۷

---

۱- ۳۲. الذاریات ایه ۵۶: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»، و امام صادق نیز در ذیل این آیه فرمودند: «خلقهم ليأمرهم بالعبادة»: علل الشرائع ج ۱ ص ۱۳.

می خوانی، چه چیزی به ذهن تو خطور می کند؟

فکر می کنم، جواب شما این خواهد بود: نماز، روزه، حج و ...

اما می خواهم امروز و در این جا شما را با عبادت دیگری آشنا کنم که شاید کمتر به آن توجه کرده باشید.

اگر شما در کنار پدر و مادر خود زندگی می کنید به من قول بدهید که به این دستور عمل کنید!

کتاب را زمین بگذار و کنار پدر و مادر خود برو و به پیشانی آنها بوسه بزن!

باور کن که تو عبادتی بس بزرگ انجام داده ای، زیرا مولای ما حضرت علی (علیه السلام) فرمودند: «بوسه بر صورت پدر و مادر عبادت است» (۱).

آری، بوسیدن پدر و مادر در دین ما به عنوان عبادت معرفی شده است!

از آن زمان که ما عبادت را در نماز و روزه خلاصه کردیم به این جا رسیدیم که پدران و مادران ما در عطش مهربانی ما سوختند!

خوب من!

تو برای چه، روزی پنج بار نماز می خوانی؟ مگر نمی خواهی به دستور دین اسلام عمل کنی.

خوب، همان اسلامی که نماز را به عنوان عبادت برای تو معرفی کرده، بوسیدن پدر و مادر را هم به عنوان عبادت معرفی کرده است.

من چگونه فریاد بزنم که مردم صدایم را بشنوند؟

چرا ما مسلمانان فقط به بعضی از دستورات اسلام عمل می کنیم؟

آیا دیگران این طور خواسته اند که ما فقط عبادت را نماز، روزه و حج بدانیم؟

بارها شده، وقتی سخن حضرت علی (علیه السلام) را برای شیعیان آن حضرت نقل کرده ام، بسیار تعجب کرده و افسوس خورده اند که چرا تا زمانی که پدر و مادر

ص: ۶۸

---

۱- ۳۳. . أمير المؤمنين عليه السلام: «قبله الولد رحمه ، وقبله المرأة شهوه ، وقبله الوالدین عباده ، وقبله الرجل أخاه دین»: مکارم الأخلاق ص ۲۲۰، بحار الأنوار ج ۱۰۱ ص ۹۳، جامع أحادیث الشیعه ج ۲۱ ص ۴۱۶.

آنها زنده بود، یک نفر پیدا نشد، این سخن مولای مهربان را برایشان بگویید.

عزیز دل! اگر پدر و مادرت زنده هستند، تا می توانی صورتشان را ببوس.

خودت را عادت بده، همان طور که روزی پنج بار نماز می خوانی، روزی پنج بار هم صورت آنها را ببوسی!

آن وقت بین، چقدر به خدا نزدیک می شوی! چقدر معنویت و عرفان در تو رشد می کند!

چرا باید پدران و مادران در جامعه ما مسلمانان این طور در آسایشگاه ها دِق کنند و بمیرند و فرزندان آنها- به خیال خودشان - برای رسیدن به خدا، هزاران کیلومتر سفر کنند تا یک عمره بجا آورند و عبادتی کرده باشند!

سفر عمره خیلی خوب است و هیچ کس در مستحب بودن این سفر و تحوُّلی که می تواند در انسان ایجاد کند شک ندارد، اما منظور من این است، فقط هنگامی دین اسلام می تواند، باعث سعادت ما شود که به همه برنامه های آن عمل کنیم.

هرگز یادم نمی رود، در مکه که بودم، یکی از برادران به من گفت: به آرزوی خود رسیدم و چهارده سفر به مکه آمدم.

به او گفتم: بگو بدانم، چند بار روی پدر خود را بوسیده ای؟

در جواب گفتم: تا به حال چنین کاری را انجام نداده ام.

بیاید با هم تصمیم بگیریم که این عبادت را در جامعه خود زنده کنیم؛ بیاید فهم خود را از دین اسلام تغییر دهیم.

اگر از من دلگیر نشوی، این چنین بگوییم، بیاید دوباره مسلمان شویم.

به امید آن روزی که همه فرزندان، اوّل صبح، صورت پدر و مادر خود را ببوسند و این گونه به خدا نزدیک شوند.

آن وقت خداوند چقدر رحمت و برکت خویش را بر ما نازل خواهد نمود. آن وقت چقدر عشق، صفا و صمیمیت در خانواده های ما به چشم خواهد خورد.

آن وقت همه دنیا حسرت عشقی را خواهند خورد که در میان ما وجود دارد. من و تو باید با کمک هم آن فردای زیبا را بسازیم.

از همین الآن شروع کنیم. من قلم را کنار می گذارم و نزد پدر و مادرم می روم تا صورت آنها را ببوسم، تو هم کتاب را کنار بگذار و نزد پدر و مادرت برو و روی آنها را ببوس.

اگر دیدی که خجالت می کشی، اشکال ندارد، من هم دفعه اول خجالت کشیدم، اما راه حلی برای تو دارم.

برگرد و این کتاب را در دست بگیر و این حدیث حضرت علی (علیه السلام) را برای پدر و مادرت بخوان: «بوسیدن صورت پدر و مادر عبادت است». آنگاه بگو، می خواهم به این فرمایش مولایم عمل کنم.

باور کن، در این لحظه که صورت پدر و مادرت را می بوسی، قلب مولای خود را شاد می کنی. مولای تو از این کار تو خیلی خوشحال می شود.

بیا و با یک بوسه، غبار مظلومیت از چهره سخن مولای خود بردار!

## چرا بوی خوش بهشت را احساس نمی کنند؟

این جا صحرای قیامت است و همه برای حسابرسی آماده شده اند.

ناگهان بوی خوشی به مشام همه می رسد.

همه از هم می پرسند، این بوی خوش از کجا است که ما را چنین مدهوش خود کرده است؟!

من در این میان از فرشتگان می پرسم که این بوی خوش از کجا است؟

و جواب می شنوم: «خداوند بهشت را برای بندگان خوب خود آماده کرده است. امروز به دستور خداوند پرده از جلو بهشت برداشته شد و برای همین بوی خوش آن تمام صحرای قیامت را فرا گرفت.»

همه انسان ها از خوب و بد بوی بهشت را احساس می کنند مگر یک گروه که هرگز بوی بهشت را احساس نخواهند کرد.

آیا شما می دانید، آن گروه چه کسانی هستند؟

آنها کسانی هستند که با پدر و مادر خویش بدرفتاری کرده اند!

آنها که عاق پدر و مادر شده اند!<sup>(۱)</sup>

حتما شما می دانید، کسی که پدر و مادرش از او ناراضی باشند به اصطلاح

ص: ۷۱

---

۱- ۳۴. الإمام الصادق عليه السلام: «إذا كان يوم القيامة، كُشف غطاء من أغطيه الجنّة، فوجد ريحها من كانت له روح من مسيره خمسمئه عام، إلا صنفاً واحداً، قلت: من هم؟ قال: العاق لوالديه»: الكافي ج ۲ ص ۳۴۸، مستدرک الوسائل ج ۱۵ ص ۱۹۵، بحار الأنوار ج ۷۱ ص ۶۰. الإمام الباقر عليه السلام: «قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في كلام له: إياكم وعقوق الوالدين، فإنّ ريح الجنّة توجد من مسيره ألف عام، ولا يجدها عاق ولا قاطع رحم، ولا شيخ زان ولا جار إزاره خيلاء، إنّما الكبرياء لله ربّ العالمين»: الكافي ج ۲ ص ۳۴۹، معاني الأخبار ص ۳۳۰، مكارم الأخلاق ص ۱۰۹.

می گویند، عاقّ پدر و مادر شده است.

ما باید حواسمان خیلی جمع باشد، مبادا عاقّ پدر و مادر شویم.

زیرا عاقّ پدر و مادر شدن، گناهی است که هر کس به آن مبتلا شود در همین دنیا سزای آن را می بیند، برکت از زندگی او می رود، عمرش کوتاه می شود و خیر از زندگی خود نمی بیند. (۱)

کسی که عاقّ پدر و مادر شود، روی عزّت و سربلندی را نمی بیند و خود را باید برای ذلّت و خواری آماده کند. (۲)

آیا می دانی، خدا در روز قیامت به کسی که عاقّ پدر و مادر باشد، اصلاً نظر مهربانی نمی کند؟ (۳)

من و تو باید در مقابل پدر و مادر خیلی با دقّت عمل کنیم، مبادا آنها را ناراحت کنیم، زیرا حضرت علی (علیه السلام) می فرماید: «هر کس پدر و مادر خویش را ناراحت نماید، عاقّ آنها شده است». (۴)

برای همین هرگاه شیطان تو را فریب داد و حرفی زدی یا کاری کردی که پدر و مادر از تو ناراحت شدند، سریع نزد آنها برگرد و عذرخواهی کن و تا خاطرت جمع نشده است که آنها از صمیم قلب و با تمام وجود تو را بخشیده اند، از آنها جدا نشو.

مبادا به پدر و مادرت، نگاه تندی کنی که این خودش یک نوع عاق شدن است! (۵)

به هر حال اگر راز و رمز سعادت و خوشبختی را می خواهی در یک کلام خلاصه می شود و آن نیکی و احترام به پدر و مادر است.

من نمی گویم که پدر و مادران همه بی عیب و نقص هستند؛

من نمی گویم که به خاطر خوبی پدر و مادر به آنها نیکی کن،

ص: ۷۲

---

۱- ۳۵. رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم: «ثلاثه من الذنوب تعجل عقوبتها ولا تور إلى الآخرة: عقوق الوالدين، والبغی علی الناس، وكفر الإحسان»: الأمالی للمفید ص ۲۳۷، الأمالی للطوسی ص ۱۴، بحار الأنوار ج ۷۰ ص ۳۷۳، جامع أحادیث الشیعه ج ۱۳ ص ۵۳۶.

۲- ۳۶. الإمام الهادی علیه السلام: «العقوق یعقب القلّه ویؤی إلى الذلّه»: مستدرک الوسائل ج ۱۵ ص ۱۹۵، بحار الأنوار ج ۷۱ ص ۸۴.

۳- ۳۷. رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم: «أربعة لا ينظر الله إليهم يوم القيامة: عاقق، ومثان، ومكذب بالقدر، ومدمن خمر»: الخصال ص ۲۰۳، عيون الحكم والمواعظ ص ۷۲، بحار الأنوار ج ۷۱ ص ۷۴، المعجم الكبير ج ۸ ص ۲۴۱، الجامع



الصغير ج ١ ص ١٤٣.

- ٣٨-٤. أمير المؤمنين عليه السلام: «من أحزن والديه فقد عقَّهما»: الخصال ص ٦٢١، تحف العقول ص ١١١، بحار الأنوار ج ٧١ ص ٧٢. وكذلك روى عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: كتاب من لا يحضره الفقيه ج ٤ ص ٣٧٢، وسائل الشيعة ج ٢١ ص ٣٩٠، مستدرك الوسائل ج ١٥ ص ١٢٧.
- ٣٩-٥. الإمام الصادق عليه السلام: «وعلم الله شيئاً أدنى من أفٍ لنهى عنه، وهو من أدنى العقوق، ومن العقوق أن ينظر الرجل إلى والديه فيحدّ النظر إليهما»: الكافي ج ٢ ص ٣٤٩، وسائل الشيعة ج ٢١ ص ٥٠٢، بحار الأنوار ج ٧١ ص ٦٤.

نه! سخن من این است که پدر و مادر خود را به خاطر دستور خدا احترام کن، همین پدر و مادری که الان داری را می گویم با همه عیب ها و نقص ها!

این که پدر و مادر تو بی عیب و نقص باشند و تو احترام آنها را بگیری، هنر نیست.

خدای متعال از این خوشحال می شود که تو احترام پدر و مادر خود را می گیری اگر چه آنها بعضی مواقع خطا کار باشند.

من نمی گویم که اشتباه پدر و مادرت را قبول کن، نه، تو صاحب فکر و اندیشه هستی، اما به آن معنی نیست که به آنها بی احترامی کنی و دیگر به آنها نیکی نکنی!

ای جوان عزیز! احترام پدر و مادرت را بگیر، اگر چه آنها مسلمان نباشند!

احترام پدر و مادرت را بگیر، اگر چه آنها خداپرست هم نباشند!

این دستور اسلام است.

اگر پدر و مادر به تو گفتند، دست از خدا و دین بردار و به سوی گناه و معصیت برو، نباید گوش به حرف آنها بدهی، اما باز هم باید احترام آنها را بگیری!

احترام به پدر و مادر شرایط ندارد، اگر خواهان سعادت هستی باید احترام آنها را بگیری و در حق آنها نیکی کنی.

شخصی خدمت امام رضا(علیه السلام) آمد و عرضه داشت: «پدر و مادر من کافرند، وظیفه من نسبت به آنها چیست؟».

امام رضا(علیه السلام) فرمودند: با آنها مدارا کن، زیرا پیامبر فرموده اند: «خداوند دین اسلام را دین مهربانی قرار داده است».(۱)

جانم به فدای شما، ای امام رضا! که دستور دادی تا شیعه تو با پدر و مادر

ص: ۷۳

---

۱ - ۴۰. عن معمر بن خلاد قال: «قلت لأبي الحسن الرضا عليه السلام: أدعو لوالدي إذا كانا لا يعرفان الحق؟ قال: ادع لهما وتصدق عنهما، وإن كانا حينئذ لا يعرفان الحق فدارهما، فإن رسول الله ۶ قال: إن الله بعثنى بالرحمة لا بالعقوق». الكافي ج ۲ ص ۱۵۹، وسائل الشيعة ج ۲۱ ص ۴۹۰، مستدرک الوسائل ج ۱۵ ص ۱۷۹.

کافر خود با مهربانی رفتار کند، اما ای کاش می بودی و می دیدی که جوانان امروز، به خاطر اندک اختلاف سلیقه، چگونه با پدران و مادران خویش رفتار می کنند!

وای بر کسانی که چون مقداری مسلمانیشان گل کرد و اهل نماز و طاعت شدند، دیگر پدر و مادر خود را نامسلمان می خوانند!

یادم نمی رود، روزی که پدر یکی از جوانان همشهریم به خانه من آمد، او در حالی که اشک می ریخت، با من درد دل می کرد و می گفت: پسرم تازگی اهل عرفان شده و به خدا رسیده است و شب ها تا صبح نماز می خواند، اما به من می گوید: تو کافر هستی! آخر چرا؟ به خاطر این که گاهی در بعضی مسائل با او اختلاف نظر دارم. یک نفر نیست به او بگوئید، تو مسلمانی را از پدرت یاد گرفتی، او نماز را به تو یاد داد، او تو را به مسجد برد.

به هر حال با خود عهد ببند که از این به بعد احترام پدر و مادرت را بگیری و در حق آنها نیکی کنی.

خیلی دوست دارم، با تمام وجودت، به این سخن امام باقر(علیه السلام) گوش بدهی.

آن حضرت فرمود: «خداوند نیکی به پدر و مادر را بر همه واجب کرده است، خواه آنها انسان های نیکوکاری باشند، خواه انسان های گنهکار».(۱)

آری، این قانون خداوند است و هیچ کس نمی تواند بگوید چون پدر و مادرم آدم های بدی بودند، چون اهل گناه و معصیت بودند، با آنها بدرفتاری کردم!

ما باید در هر شرایطی به پدر و مادر خود نیکی کنیم، زیرا این دستور خداوند است.

دوست من! اگر خدای ناکرده، دل پدر و مادرت را شکسته ای، همین الان کتاب را زمین بگذار و به نزد آنها برو و رویشان را ببوس و عذرخواهی کن و با

ص: ۷۴

---

۱- ۴۱. الإمام الباقر عليه السلام: «ثلاث لم يجعل الله عز وجل لأحد فيهنّ رخصة: أداء الأمانة إلى البرّ والفاجر، والوفاء بالعهد للبرّ والفاجر، وبرّ الوالدين برّين كانا أو فاجرين»: الكافي ج ۲ ص ۱۶۲، وسائل الشیعه ج ۲۱ ص ۴۹۰، بحار الأنوار ج ۷۱ ص ۵۶.

عمل خویش ثابت کن که از گفته یا کرده خود پشیمان هستی و هر طور می توانی، دل آنها را به دست بیاور تا خدا را خشنود کنی.

مگر نمی دانی که اگر می خواهی خدا را خوشحال کنی باید پدر و مادر را خشنود سازی؟!

تا زمانی که پدر و مادرت از تو ناراضی هستند، خدا هم از تو ناراضی است، پس تلاش کن به قلب مهربان آنها راهی پیدا کنی تا راهی به سوی خدا پیدا کنی.

به خدا قسم، اگر از این راهی که به تو گفتم بروی، می بینی که خیلی زود می توان به خدا رسید.

شاید کسی پیدا شود که عاق پدر و مادر بوده ولی الان دیگر پدر یا مادرش از دنیا رفته اند، او دیگر نمی تواند با پدر و مادر سخن بگوید و احترام آنها را بگیرد در این صورت او باید چه کند؟

خوشبختانه در سخن امام صادق(علیه السلام) راه حلی برای این مورد پیدا کرده ام.

امام صادق(علیه السلام) فرمودند: «اگر کسی در زمانی که پدر و مادرش زنده بوده اند، عاق آنها شده است، می تواند برای آنها روزه بگیرد و نماز بخواند و به نیت آنها کار خیر انجام دهد و در صورتی که به این کار ادامه دهد، پدر و مادرش راضی شده، او نیز از عاق بودن نجات پیدا می کند».(۱)

در این جا چند نکته را که در سخنان اهل بیت(علیهم السلام) به آنها اشاره شده است برای شما ذکر می کنم:

هیچ گاه به آنها خیره خیره نگاه نکن، مگر اینکه این نگاه از روی عشق و صمیمیت باشد. صدایت را از صدای آنها بالاتر نبر.

سعی کن، هیچ گاه پدرت را با نام کوچکش صدا نزنی. هیچ گاه جلوتر از

ص: ۷۵

---

۱- ۴۲. الإمام الصادق علیه السلام: «یکون الرجل عاقاً لوالديه فی حیاتهم، فیصوم عنهما بعد موتهما، ویصلی ویقضى عنهما الدین، فلا یزال كذلك حتی یکتب باراً بهما، وإنه لیكون باراً بهما فی حیاتهم، فإذا مات لا یقضى دینهما ولا یرهما بوجه من وجوه البر، فلا یزال كذلك حتی یکتب عاقاً»: مستدرک الوسائل ج ۲ ص ۱۱۴، بحار الأنوار ج ۷۱ ص ۸۵.

پدرت راه نرو. اگر وارد مجلسی شدی تا پدر ننشسته است تو زودتر نشینی.

هنگامی که در حضور آنها هستی با خضوع و خشوع کامل باش. اگر به چیزی نیاز داشتند، اجازه نده که از تو خواهش کنند، تو زودتر از آن که آنها بگویند، برایشان تهیه کن.

در مقابل رفتارشان به خصوص وقتی که به سنّ پیری رسیدند صبر داشته باش و بدان که از این راه می توانی رضایت خداوند را برای خود خریداری کنی. (۱)

امیدوارم این کتاب توانسته باشد، عشق و علاقه تو را به پدر و مادرت زیادتر کرده باشد و با خواندن آن مانند من باور کرده باشی که پدر و مادر بهشت گمشده ما هستند و قبل از این که آنها را از دست بدهیم قدرشان را بدانیم.

آری، اگر پدر و مادر از میان ما بروند، هیچ چیز در دنیا نمی تواند، جای خالی آنها را برای ما پر کند.

پس بیا احترامشان را بیشتر بگیریم و همواره در راه خشنودی آنها گام برداریم و بدانیم که از قلب پدر و مادر تا خدا راهی نیست.

ص: ۷۶

---

۱- ۴۳. عن أبي ولأد الحنایط قال: «سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عزّ وجلّ: «وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا»، ما هذا الإحسان؟ فقال: الإحسان أن تحسن صحبتهم، وأن لا تكلفهما أن يسألك شيئاً ممّا يحتاجان إليه وإن كانا مستغثين، أليس يقول الله عزّ وجلّ: «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ»...»: الكافي ج ۲ ص ۱۵۷، وسائل الشيعة ج ۲۱ ص ۴۸۸. الإمام الكاظم عليه السلام: «سأل رجل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: ما حقّ الوالد على ولده؟ قال: لا يسمّيه باسمه، ولا يمشى بين يديه، ولا يجلس قبله، ولا يستسب له»: الكافي ج ۲ ص ۱۵۹، بحار الأنوار ج ۷۱ ص ۴۵.

(۱). قال الصادق عليه السلام: «بَرَّ الوالدين من حسن معرفه العبد بالله ، إذ لا عباده أسرع بلوغاً بصاحبها إلى رضى الله من حرمه الوالدين المسلمين لوجه الله تعالى ؛ لأنَّ حقَّ الوالدين مشتقٌّ من حقِّ الله تعالى إذا كانا على منهاج الدين والسنة...»: التفسير الصافى ج ۴ ص ۱۴۴، تفسير نور الثقلين ج ۴ ص ۲۰۲، بحار الأنوار ج ۷۱ ص ۷۷، مستدرک الوسائل ج ۱۵ ص ۱۹۸.

رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم: «... يا معشر المسلمن ، اتقوا الله وصلوا أرحامكم فإنه ليس من ثواب أسرع من صلته الرحم وعقوق الوالدين، فإنَّ ریح الجنّه يوجد من مسيره ألف عام ، والله لا يجدها قاطع رحم ولا شيخ زان»: مجمع الزوائد ج ۵ ص ۱۲۵، ج ۸ ص ۱۴۹، المعجم الأوسط ج ۶ ص ۱۸، كنز العمال ج ۱۶ ص ۹۶، الكامل لابن عدى ج ۱۳۸۶، تاريخ مدينه دمشق ج ۱۸ ص ۸۱.

(۲). رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم: «رضى الربُّ فى رضى الوالدين ، وسخطه فى سخط الوالدين»: تفسير القرطبي ج ۵ ص ۱۸۳، مستدرک الوسائل ج ۱۵ ص ۱۷۵.

(۳). الإمام الكاظم عليه السلام: «قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم: كن باراً واقتصر على الجنّه، وإن كنت عاقاً فاقتصر على النار»: الكافي ج ۲ ص ۳۴۸، بحار الأنوار ج ۷۱ ص ۶۰، جامع أحاديث الشيعة ج ۲۱ ص ۴۴۳.

وقال العلامة المجلسي فى شرح الحديث: فاقتصر على الجنّه: أى اکتف بها، وفيه تعظيم أجر البرّ ، حتّى أنه يوجب دخول الجنّه، ويفهم منه أنه يكفّر كثيراً من السيئات، ويرجّح عليها فى ميزان الحساب: بحار الأنوار ج ۷۱ ص ۶۰.

(۴). لإمام الصادق عليه السلام: «إنَّ رسول الله حضر شاباً عند وفاته فقال له: قل: لا إله إلا الله، قال: فاعتقل لسانه مراراً ، فقال لامرأه عند رأسه: هل لهذا أمّ؟ قالت: نعم ، أنا أمّه، قال أفساخه أنت عليه؟ قالت: نعم، ما كلمته منذ ستّ حجج، قال لها: أَرْضِي عنه، قالت رضى الله عنه برضاك يا رسول الله. فقال له رسول الله: قل لا إله إلا الله قال: فقالها...»: الأمالى للمفيد ص ۲۸۷، الأمالى للطوسى ص ۶۵، مستدرک الوسائل ج ۲ ص ۱۲۸، بحار الأنوار ج ۷۱ ص ۷۵، ج ۷۸ ص ۲۳۲، ج ۹۲ ص ۳۴۲.

(۵). عن هَمّام بن مُثَبّه، عن حُجر - يعنى المِيزِرى - قال: «قدمت مكّه وبها أبو الذرّ جندب بن جناده، وقدم فى ذلك العام عمر بن الخطّاب حاجاً ومعه طائفه من المهاجرين والأنصار فيهم علىّ بن أبى طالب صلوات الله عليه، فبينما أنا فى المسجد الحرام مع أبى الذرّ جالس ، إذ مرّ بنا علىّ عليه السلام ، ووقف يصلّى بإزائنا ، فرماه أبو الذرّ ببصره، فقلت: رحمك الله يا أبا ذرّ ، إنك لتنظر إلى

علّي عليه السلام فما تطلع عنه؟ قال: إنّي أفعل ذلك، فقد سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول: النظر إلى علّي بن أبي طالب عباده، والنظر إلى الوالدين برأفه ورحمه عباده، والنظر في صحيفه - يعنى صحيفه القرآن - عباده، والنظر إلى الكعبه عباده»: الأمالى للطوسى ص ٤٥٥، كنز الفوائد ص ٢١٥، بحار الأنوار ج ٢٧ ص ١١٢، ج ٣٨ ص ١٩٦.

(٦). الإمام الصادق صلى الله عليه وآله وسلم: «ثلاث دعوات لا يحجب عن الله تعالى: دعاء الوالد لولده إذا برّه، ودعوته عليه إذا عقه، ودعاء المظلوم على ظالمه، ودعاو لمن انتصر له منه، ورجل مون دعا لأخ له مون واساه فينا، ودعاو عليه إذا لم يواسه مع قدره عليه واضطرار أخيه إليه»: الأمالى للطوسى ص ٢٨٠، عدّه الداعى ص ١٢١، المصباح للكفعمى ص ٧٦٥، بحار الأنوار ج ٧١ ص ٧٢ و ٣٩٦، ج ٧٢ ص ٣١٠، جامع أحاديث الشيعة ج ١٥ ص ٣١٠، ميزان الحكمة ج ٢ ص ٨٨٣.

(٧). تاريخ مدينه دمشق ج ٣٣ ص ٥١، أسد الغابه ج ٣ ص ٢٥٦، تهذيب الكمال ج ١٦ ص ١٢١، سير أعلام النبلاء ج ١ ص ٤٦١، الإصابه ج ٤ ص ١٩٨، تقريب التهذيب ج ١ ص ٥٣٣.

(٨). عن ابن مسعود قال: «سألت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: أى الأعمال أحبّ إلى الله عزّ وجلّ؟ قال: الصلاه لوقتها، قلت: ثمّ أى شىء؟ قال: برّ الوالدين، قلت: ثمّ أى شىء؟ قال: الجهاد فى سبيل الله عزّ وجلّ»: صحيح مسلم ج ١ ص ٩٣، سنن النسائى ج ١ ص ٢٩٣، صحيح ابن حبان ج ٤ ص ٣٣٨، المعجم الكبير ج ١٠ ص ١٩، تاريخ بغداد ج ٣ ص ٤٢٣، المجموع للنووى ج ٤ ص ٣، سبل السلام ج ١ ص ١١٦، الخصال ص ١٦٣، بحار الأنوار ج ٧١ ص ٧٠.

(٩). الإمام الباقر عليه السلام: «قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: من أدرك شهر رمضان فلم يُغفر له فأبعده الله، ومن أدرك والديه فلم يُغفر له فأبعده الله، ومن ذكرتُ عنده فلم يصلِ علّي فلم يُغفر له فأبعده الله»: ثواب الأعمال ص ٦٥، فضائل الأشهر الثلاثة ص ٥٤، بحار الأنوار ج ٧١ ص ٧٤، ج ٨٦ ص ٢٦١.

عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «ومن أدرك أبويه أو أحدهما فلم يبرهما فمات فدخل الجنّه فأبعده الله...»: مجمع الزوائد ج ٨ ص ١٣٩، كنز العمّال ج ١٦ ص ٤٢، الدرّ المنثور ج ١ ص ١٨٥، مسند أبى يعلى ج ١٠ ص ٣٢٨.

(١٠). رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «أبشر يا علّي، فإنّ منزلتك فى الجنّه مواجه منزلى، وأنت معى فى الرفيق الأعلى فى أعلى علّيين...»: الخصال ص ٥٧٧، بحار الأنوار ج ٣١ ص ٤٤١.

(١١). الإمام الباقر عليه السلام: «أربع من كنّ فيه من المومنين أسكنه الله فى أعلى علّيين فى غرف فوق غرف، فى محلّ الشرف كلّ الشرف: من آوى اليتيم ونظر له فكان له أباً، ومن رحم الضعيف وأعانه وكفاه، ومن أنفق على والديه ورقق بهما وبرهما ولم يحزنهما، ومن لم يخرق بمملوكه وأعانه على ما يكلفه، ولم يستسعه فيما لم يطق»: الأمالى للمفيد ص ١٦٧، بحار الأنوار ج ٦٦ ص ٣٨٠، ج ٧١ ص ٧٢ و ١٤٠.

(١٢). الإمام الصادق عليه السلام: «إنّ رسول الله لقيه أعرابى فقال له: يا رسول الله إنّي خرجت أريد الحجّ ففانتى، وأنا رجل معيل، فمرنى أن أصنع فى مالى ما أبلغه به مثل أجر الحاجّ. قال: فالتفت إليه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال له: انظر إلى أبى قبيس، فلو أنّ أبى قبيس لك

ذهب حمراء أنفقته في سبيل الله ، ما بلغت به ما يبلغ الحاجّ، ثم قال: إنّ الحاجّ إذا أخذ في جهازه لم يرفع شيئاً ولم يضعه إلا كتب الله له عشر حسنات ومحى عنه عشر سيئات ورفع له عشر درجات ، فإذا ركب بعيره لم يرفع خفاً ولم يضعه إلا كتب الله له مثل ذلك ، فإذا طاف بالبيت خرج من ذنوبه...»: تهذيب الأحكام ج ٥ ص ٢٠، الحقائق الناظرة ج ١٤ ص ١٦، جواهر الكلام ج ١٧ ص ٢١٥، وسائل الشيعه ج ١١ ص ١١٣.

(١٣) . ابن عيّاس قال: «قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: ما ولد بارّ نظر إلى أبيه برحمه ، إلا كان له بكلّ نظره حجّه مبروره، فقالوا: يا رسول الله وإن نظر في كلّ يوم منه نظره؟ قال: نعم، الله أكبر وأطيب»: الأملّى للطوسى ص ٣٠٧، بحار الأنوار ج ٧١ ص ٧٣.

(١٤) . الإمام الصادق عليه السلام: «أتى رجل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال: يا رسول الله ، إنّي راغب في الجهاد نشيط، قال: فقال له النبيّ صلى الله عليه وآله وسلم : فجاهد في سبيل الله ، فإنّك إن تقاتل تكن حياً عند الله تُرزق، وإن تمت فقد وقع أجرك على الله، وإن رجعت رجعت من الذنوب كما وُلدت، قال: يا رسول الله ، إنّ لى والدين كبيرين يزعمان أنّهما يأنسان بى ويكرهان خروجى؟! فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : فقّر مع والديك ، فوالذى نفسى بيده لأنسهما بك يوماً وليله خير من جهاد سنه»: الكافى ج ٢ ص ١٦٠، وسائل الشيعه ج ١٥ ص ٢٠، بحار الأنوار ج ٧١ ص ٥٢.

(١٥) . رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «إنّ صبر المسلم فى بعض مواطن الجهاد يوماً واحداً ، خيراً له من عباده أربعين سنه...» مستدرک الوسائل ج ١١ ص ٢١، جامع أحاديث الشيعه ج ٧١٣، شرح ابن أبى الحديد ج ١٠ ص ٣٩.

(١٦) . حالا- حاضر هستى با هم يك محاسبه اى بكنيم: يك روز جهاد ثواب چهل سال عبادت دارد، اگر ٤٠ را در تعداد روزهاى سال قمرى ضرب كنى عدد ١٤٢٠٠ به دست مى آيد، يعنى ٤٠ سال ١٤٢٠٠ روز دارد. پس يك روز جهاد ثواب ١٤٢٠٠ روز عبادت مى شود. از طرف ديگر يك شب نزد پدر و مادر ماندن ثواب يك ٣٥٥ روز جهاد دارد. اگر ١٤٢٠٠ را ضرب در ٣٥٥ بكنيم به عدد ٥٠٤١٠٠٠ روز مى رسيم. اگر اين عدد را در ٣٥٥٠٠ عدد روزهاى يك قرن تقسيم كنى به ١٤٢ قرن مى رسى. آيا باور مى كنى يك شب کنار پدر و مادر ثواب ١٤٢ قرن عبادت را داشته باشد؟

(١٧) . «خرجت من عند أبى عبد الله عليه السلام ليله ممسياً ، فأتيت منزلى بالمدينه ، وكانت أُمى معى ، فوقع بينى وبينها كلام ، فأغلظت لها ، فلما أن كان من الغد صلّيت الغداه وأتيت أبا عبد الله ٧ ، فلتمّيا دخلت عليه فقال لى مبتدءاً: يا أبا مهزم ، مالك ولخالده أغلظت فى كلامها البارحه؟ أما علمت أنّ بطنها منزل قد سكنته، وأنّ حجرها مهد قد غمزته، وثديها وعاء قد شربته؟ قال: قلت: بلى ، قال: فلا تغلظ لها»: بصائر الدرجات ص ٢٦٣، مستدرک الوسائل ج ١٥ ص ١٩٠، الخرائج والجرائح ج ٢ ص ٧٢٩، مدينه المعاجز ج ٥ ص ٣١٤.

(١٨) . الإمام الرضا عليه السلام: «إنّ رجلاً من بنى إسرائيل قتل قرابه له، ثمّ أخذه فطرحه على طريق أفضل سبط من أسباط بنى إسرائيل، ثمّ جاء يطلب بدمه ، فقالوا لموسى عليه السلام: إنّ سبط آل فلان قتلوا فلاناً ، فاخبرنا من قتله؟ قال: ائتوني ببقره، «قَالُوا أَتَتَّجِدُنَا هُرُورًا قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ» ، ولو أنّهم عمدوا إلى بقره أجزأتهم ، ولكن شدّدوا فشّد الله عليهم، «قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ



يُبَيِّن لَنَا مَا هِيَ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقْرَةٌ لَا فَارِضٌ وَلَا بَكْرٌ» يعنى لا صغيره ولا كبيره، «عَوَانُ بَيْنَ ذَلِكَ»، ولو أنهم عمدوا إلى بقره أجزأتهم، ولكن شددوا فشدد الله عليهم، «قَالُوا اذْعُ لَنَا رَبِّكَ يُبَيِّن لَنَا مَا لَوْنُهَا قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقْرَةٌ صَفْرَاءُ فَاقْع لَوْنُهَا تَسِرُّ النَّاطِرِينَ»، ولو أنهم عمدوا إلى بقره لأجزأتهم، ولكن شددوا فشدد الله عليهم... فطلبوها فوجدوها عند فتى من بنى إسرائيل، فقال: لا أبيعها إلا بملئى مسكها ذهباً، فجاؤا إلى موسى عليه السلام فقالوا له ذلك، فقال: اشتروها، فاشتروها و جاؤوا بها، فأمر بذبحها، ثم أمر أن يضربوا الميت بذنباها، فلما فعلوا ذلك حياى المقتول، وقال: يا رسول الله! إن ابن عمى قتلنى، دون من يدعى عليه قتلى، فقال لرسول الله موسى عليه السلام بعض أصحابه: إن هذه البقره لها نبأ، فقال وما هو؟ قال إن فتى من بنى إسرائيل كان باراً بأبيه، وأنه اشترى تبعاً فجاء إلى أبيه، فرأى أن الأقاليد تحت رأسه، فكره أن يوقظه، فترك ذلك البيع، فاستيقظ أبوه فأخبره، فقال أحسنت، خذ هذه البقره فهى لك عوضاً لما فاتك، قال: فقال رسول الله موسى عليه السلام: انظروا إلى البر ما بلغ بأهله»: الأمالى للطوسى ص ٣٠٠، تفسير العياشى ج ١٠ ص ٤٦، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٨٧، بحار الأنوار ج ١٣ ص ٢٦٣، ج ٧١ ص ٦٨.

(١٩). الإمام الصادق عليه السلام: «البرّ وصدقه السرّ ينفيان الفقر، ويزيدان فى العمر، ويدفعان عن سبعين ميته سوء»: وسائل الشيعة ج ٩ ص ٣٩٨، بحار الأنوار ج ٧١ ص ٨١، ج ٩٣ ص ١٣١.

(٢٠). الإمام الصادق عليه السلام: «وإن أحببت أن يزيد الله فى عمرك فسرّ أبويك، قال: وسمعتة يقول: إن البرّ يزيد فى الرزق...» كتاب الزهد ص ٣٤، وسائل الشيعة ج ١٨ ص ٣٧٢، ج ١٣ ص ١١٨، بحار الأنوار ج ١٣ ص ٨١، جامع أحاديث الشيعة ج ١٨ ص ٣٤٤.

عن حنان بن سدير، قال: «كنا عند أبى عبد الله عليه السلام وفينا ميسر، فذكروا صله القرابه، فقال أبو عبد الله صلى الله عليه و آله وسلم: يا ميسر قد حضر أجلك غير مرّه ولا مرّتين، كلّ ذلك يؤرّ الله أجلك، لصلتك قرابتك، وإن كنت تريد أن يزداد فى عمرك فبرّ شيخيك، يعنى أبويه»: الدعوات ص ١٢٦، بحار الأنوار ج ٧١ ص ٨٤.

(٢١). رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم: «رأيت بالمنام رجلاً من أمتى قد أتاه ملك الموت لقبض روحه، فجاءه برّه بوالديه فمنعه منه»: الأمالى للصدوق ص ٣٠١، مستدرک الوسائل ج ٤٨٥٧، بحار الأنوار ج ٧١ ص ٨٠.

(٢٢). الإمام الصادق عليه السلام: «من أحبّ أن يخفّف الله عزّ وجلّ عنه سكرات الموت، فليكن لقرابته وصولاً، وبوالديه باراً، فإذا كان كذلك، هوّن الله عليه سكرات الموت، ولم يصبه فى حياته فقر أبداً»: الأمالى للصدوق ص ٤٧٣، روضه الواعظين ص ٣٦٧، الأمالى للطوسى ص ٤٣٢، مشكاه الأنوار ص ٢٨١، بحار الأنوار ج ٧١ ص ٨١.

(٢٣). أمير المؤمنين عليه السلام: «لو يعلم المصلّى ما يغشاه من جلال الله، ما سرّه أن يرفع رأسه من سجوده»: الخصال ص ٦٣٢، مستدرک الوسائل ج ٣ ص ٨٩، بحار الأنوار ج ١٠ ص ١١١.

(٢٤). أمير المؤمنين عليه السلام: «الصلاه عمود الدين، وهى أوّل ما ينظر الله فيه من عمل ابن آدم، فإن صحت نظر فى باقى عمله، وإن لم تصحّ لم ينظر فى عمل»: دعائم الإسلام ج ١٣٣١، تهذيب الأحكام ج ٢ ص ٢٣٧، وسائل الشيعة ج ٤ ص ٣٥،

(٢٥) . الإمام الصادق عليه السلام: «من نظر إلى أبيه نظر مآقت وهما ظالمان له، لم يقبل الله له صلاة». الكافي ج ٢ ص ٣٤٩، وسائل الشيعة ج ٢١ ص ٥٠١، بحار الأنوار ج ٧١ ص ٦١.

(٢٦) . عن زكريا بن إبراهيم ، قال: «كنت نصرانياً فأسلمت وحججت، فدخلت على أبي عبد الله عليه السلام فقلت: إني كنت على النصرانية وإني أسلمت ، فقال: وأى شيء رأيت في الإسلام؟ قلت: قول الله عز وجل: «مِا كُنْتَ تَدْرِي مِا الْكِتَابُ وَلَا الْأَيْمَانُ وَلَا - كِنْ جَعَلْنَا نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ» ، فقال: لقد هداك الله ثم قال: اللهم اهده - ثلاثاً - سل عما شئت يا بني ، فقلت إن أبي وأمي على النصرانية وأهل بيتي، وأمي مكفوفة البصر ، فأكون معهم وأكل في آنتهم؟ فقال: يأكلون لحم الخنزير؟ فقلت: لا- ولا- يمسونه، فقال: لا- بأس ، فانظر أميك فبرها ، فإذا ماتت فلا تكلها إلى غيرك ، كن أنت الذي تقوم بشأنها، ولا تخبرن أحداً أنك أتيتني حتى تأتيني بمنى إن شاء الله . قال: فأتيت بمنى والناس حوله كأنه معلّم صبيان، هذا يسأله وهذا يسأله، فلما قدمت الكوفة أظفت لأمي وكنت أطعمها وافلى ثوبها ورأسها وأخدمها ، فقالت لي: يا بني ما كنت تصنع بي هذا وأنت على ديني ، فما الذي أرى منك منذ هاجرت فدخلت في الحنيفة؟ فقلت: رجل من ولد نبينا أمرني بهذا، فقالت: هذا الرجل هو نبي؟ فقلت: لا-، ولكنه ابن نبي ، فقالت: يا بني ، هذا نبي إن هذه وصايا الأنبياء، فقلت: يا أمه! إنه ليس يكون بعد نبينا نبي ، ولكنه ابنه، فقالت: يا بني ، دينك خير دين ، اعرضه علي ، فعرضته عليها ، فدخلت في الإسلام ، وعلمتها ، فصلت الظهر والعصر والمغرب والعشاء الآخرة، ثم عرض لها عارض في الليل ، فقالت: يا بني ، أعد علي ما علمتني! فأعدته عليها، فأقرت به وماتت. فلما أصبحت كان المسلمون الذين غسلوها، وكنت أنا الذي صليت عليها ، ونزلت في قبرها»: الكافي ج ٢ ص ١٦٠، بحار الأنوار ج ٧١ ص ٥٣.

(٢٧) . الإمام السجاد عليه السلام: «جاء رجل إلى النبي صلى الله عليه وآله وسلم فقال: يا رسول الله ، ما من عمل قبيح إلا قد عملته ، فهل لي من توبه؟ فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: فهل من والديك أحد حي؟ قال: أبي، قال: فاذهب فبره، قال: فلما ولى قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: لو كانت أمه»: كتاب الزهد ص ٣٥، مستدرک الوسائل ج ١٥ ص ١٧٩، بحار الأنوار ج ٧١ ص ٨٢.

(٢٨) . الإمام الباقر عليه السلام: «إن العبد ليكون باراً بوالديه في حياتهما ، ثم يموتان فلا يقضى عنهما دينهما ولا يستغفر لهما، فيكتبه الله عز وجل عاقماً، وإنه ليكون عاقماً لهما في حياتهما غير باراً بهما، فإذا ماتا قضى دينهما واستغفر لهما ، فيكتبه الله عز وجل باراً»: الكافي ج ٢ ص ١٦٣، وسائل الشيعة ج ٢١ ص ٥٠٦، بحار الأنوار ج ٧١ ص ٥٩.

(٢٩) . رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «سيد الأبرار يوم القيامة رجل برّ والديه بعد موتهما»: مستدرک الوسائل ج ١٣ ص ٤١٤، بحار الأنوار ج ٧١ ص ٨٦.

(٣٠) . الإمام الصادق عليه السلام: «من لم يزر قبر الحسين فقد حرم خيراً كثيراً»: كامل الزيارات ص ٢٨٥، وسائل الشيعة ج ١٤ ص ٤٣١، بحار الأنوار ج ٩٨ ص ٤٨.

(٣١) . الإمام الصادق عليه السلام: «ما يمنع الرجل منكم أن يبرّ والديه حين أو ميّتين؛ يصلّي عنهما، ويتصدّق عنهما، ويحجّ عنهما، ويصوم عنهما، فيكون الذي صنع لهما وله مثل ذلك، فيزيده الله عز وجل ببرّه وصلاته خيراً كثيراً»: الكافي ج ٢ ص ١٥٩، مشكاة الأنوار ص: ٨١

(٣٢) . الذاريات ايه ٥٦: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»، وإمام صادق نيز در ذيل اين آيه فرمودند: «خلقهم ليأمرهم بالعباده»: علل الشرائع ج ١ ص ١٣.

(٣٣) . أمير المؤمنين عليه السلام: «قبله الولد رحمه ، وقبله المرأه شهوه ، وقبله الوالدين عباده ، وقبله الرجل أخاه دين»: مكارم الأخلاق ص ٢٢٠، بحار الأنوار ج ١٠١ ص ٩٣، جامع أحاديث الشيعة ج ٢١ ص ٤١٦.

(٣٤) . الإمام الصادق عليه السلام: «إذا كان يوم القيامة ، كُشف غطاء من أغطيه الجنه، فوجد ريحها من كانت له روح من مسيره خمسمئه عام، إلا صنفاً واحداً، قلت: من هم؟ قال: العاق لوالديه»: الكافي ج ٢ ص ٣٤٨، مستدرک الوسائل ج ١٥ ص ١٩٥، بحار الأنوار ج ٧١ ص ٦٠.

الإمام الباقر عليه السلام: «قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في كلام له: إياكم وعقوق الوالدين، فإن ریح الجنه توجد من مسيره ألف عام، ولا يجدها عاق ولا قاطع رحم، ولا شيخ زان ولا جار إزاره خيلاء ، إنما الكبرياء لله رب العالمين»: الكافي ج ٢ ص ٣٤٩، معاني الأخبار ص ٣٣٠، مكارم الأخلاق ص ١٠٩.

(٣٥) . رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «ثلاثه من الذنوب تعجل عقوبتها ولا تور إلى الآخره: عقوق الوالدين، والبغى على الناس، وكفر الإحسان»: الأمالي للمفيد ص ٢٣٧، الأمالي للطوسي ص ١٤، بحار الأنوار ج ٧٠ ص ٣٧٣، جامع أحاديث الشيعة ج ١٣ ص ٥٣٦.

(٣٦) . الإمام الهادي عليه السلام: «العقوق يعقب القله ويؤى إلى الذله»: مستدرک الوسائل ج ١٥ ص ١٩٥، بحار الأنوار ج ٧١ ص ٨٤.

(٣٧) . رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «أربعة لا ينظر الله إليهم يوم القيامة: عاق، ومنان، ومكذب بالقدر، ومدمن خمر»: الخصال ص ٢٠٣، عيون الحكم والمواعظ ص ٧٢، بحار الأنوار ج ٧١ ص ٧٤، المعجم الكبير ج ٨ ص ٢٤١، الجامع الصغير ج ١ ص ١٤٣.

(٣٨) . أمير المومنين عليه السلام: «من أحزن والديه فقد عقهما»: الخصال ص ٦٢١، تحف العقول ص ١١١، بحار الأنوار ج ٧١ ص ٧٢.

وكذلك روى عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: كتاب من لا يحضره الفقيه ج ٤ ص ٣٧٢، وسائل الشيعة ج ٢١ ص ٣٩٠، مستدرک الوسائل ج ١٥ ص ١٢٧.

(٣٩) . الإمام الصادق عليه السلام: «وعلم الله شيئاً أدنى من أفّ لنهى عنه، وهو من أدنى العقوق، ومن العقوق أن ينظر الرجل إلى والديه فيحدّ النظر إليهما»: الكافي ج ٢ ص ٣٤٩، وسائل الشيعة ج ٢١ ص ٥٠٢، بحار الأنوار ج ٧١ ص ٦٤.

(٤٠) . عن معمر بن خلّاد قال: «قلت لأبي الحسن الرضا عليه السلام: أدعو لوالديّ إذا كانا لا- يعرفان الحقّ؟ قال: ادع لهما وتصدّق عنهما ، وإن كانا حيّين لا يعرفان الحقّ فدارهما، فإنّ رسول الله ٦ قال: إنّ الله بعثني بالرحمة لا بالعقوق»: الكافي ج ٢ ص ١٥٩، وسائل الشيعة ج ٢١ ص ٤٩٠، مستدرک الوسائل ج ١٥ ص ١٧٩.

(٤١) . الإمام الباقر عليه السلام: «ثلاث لم يجعل الله عزّ وجلّ لأحد فيهنّ رخصه: أداء الأمانة إلى البرّ والفاجر، والوفاء بالعهد للبرّ والفاجر، وبرّ الوالدين برّين كانا أو فاجرين»: الكافي ج ٢ ص ١٦٢، وسائل الشيعة ج ٢١ ص ٤٩٠، بحار الأنوار ج ٧١ ص ٥٦.

(٤٢) . الإمام الصادق عليه السلام: «يكون الرجل عاقاً لوالديه في حياتهما، فيصوم عنهما بعد موتهما، ويصلى ويقضى عنهما الدين، فلا يزال كذلك حتى يكتب باراً بهما، وإنه ليكون باراً بهما في حياتهما، فإذا مات لا يقضى دينهما ولا يبرهما بوجه من وجوه البر، فلا يزال كذلك حتى يكتب عاقاً»: مستدرک الوسائل ج ٢ ص ١١٤، بحار الأنوار ج ٧١ ص ٨٥.

(٤٣) . عن أبي ولاد الحنّاط قال: «سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عزّ وجلّ: «وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا»، ما هذا الإحسان؟ فقال: الإحسان أن تحسن صحبتهما، وأن لا تكلفهما أن يسألاك شيئاً ممّا يحتاجان إليه وإن كانا مستغنيين، أليس يقول الله عزّ وجلّ: «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ»...»: الكافي ج ٢ ص ١٥٧، وسائل الشيعة ج ٢١ ص ٤٨٨.

الإمام الكاظم عليه السلام: «سأل رجل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: ما حقّ الوالد على ولده؟ قال: لا يسمّيه باسمه، ولا يمشى بين يديه، ولا يجلس قبله، ولا يستسب له»: الكافي ج ٢ ص ١٥٩، بحار الأنوار ج ٧١ ص ٤٥.

- ١ . أسد الغابه، ابن الأثير، (٦٣٠ ق)، دار الكتاب العربى، بيروت.
- ٢ . الإصابه، ابن الأثير، (٦٣٠ ق)، دار الكتاب العربى، بيروت.
- ٣ . الأمالى، الشيخ الصدوق ٣٨١، الطبعة الأولى، ١٤١٧ ق، مؤسسه البعثه، قم.
- ٤ . الأمالى، الشيخ الطوسى، (٤٦٠ ق)، الطبعة الأولى، ١٤١٤ ق، دار الثقافه للطباعه والنشر والتوزيع، قم.
- ٥ . الأمالى، الشيخ المفيد (٤١٣ ق)، الطبعة الثانيه ١٤١٤، دار المفيد للطباعه والنشر والتوزيع، بيروت.
- ٦ . الأمالى، الشيخ المفيد (٤١٣ ق)، الطبعة الثانيه ١٤١٤، دار المفيد للطباعه والنشر والتوزيع، بيروت.
- ٧ . بحار الأنوار، العلامه المجلسى، (١١١١ ق)، الطبعة الأولى، دار الكتب الإسلاميه، طهران.
- ٨ . بصائر الدرجات، محمّد بن الحسن الصفّار، (٢٩٠ ق)، الطبعة الأولى، ١٤٠٤، منشورات الأعلمى، طهران.
- ٩ . تاريخ بغداد، الخطيب البغدادى، (٤٦٣ ق)، تحقيق مصطفى عبد القادر عطاء، الطبعة الأولى، دار الكتب العلميه، بيروت.
- ١٠ . تاريخ مدينه دمشق، ابن عساكر، (٥٧١ ق)، تحقيق: على شيرى، ١٤١٥، دار الفكر للطباعه والنشر والتوزيع، بيروت.
- ١١ . تحف العقول، ابن شعبه الحرانى، (القرن الرابع) تحقيق: على أكبر الغفارى، الطبعة الثانيه، ١٤٠٤ ق، مؤسه النشر الإسلامى التابعه لجماعه المدرّسين، قم.
- ١٢ . التفسير الصافى، الفيض الكاشانى، (١٠٩١ ق)، الطبعة الثانيه، ١٤١٦ ق، مؤسسه الهادى، قم.
- ١٣ . تفسير العيّاشى، محمّد بن مسعود العيّاشى، (٣٢٠ ق)، تحقيق: الحاج السيّد هاشم الرسولى المحلّاتى، مكتبه العلميه الإسلاميه، طهران.
- ١٤ . تفسير القرطبى، محمّد بن أحمد القرطبى، (٦٧١ ق)، تصحيح أحمد عبد العليم البردونى، دار التراث العربى، بيروت.

- ١٥ . تفسير نور الثقلين، الشيخ الحويزى، (١١١٢ ق)، تصحيح وتعليق: السيد هاشم الرسولى المحلاتى، الطبعة الرابعة، ١٣٧٠ ش، مؤسه إسماعيليان للطباعة والنشر والتوزيع، قم.
- ١٦ . قريب التهذيب، ابن حجر، (٨٥٢ ق)، تحقيق مصطفى عبد القادر عطا، الطبعة الثانية، ١٤١٥ ق، دار الكتب العلمية، بيروت.
- ١٧ . تهذيب الأحكام، الشيخ الطوسى، (٤٦٠ ق)، تحقيق وتعليق: السيد حسن الموسوى، الطبعة الثالثة، دار الكتب الإسلامية، طهران.
- ١٨ . تهذيب الكمال، أبو الحجاج يوسف المزى، (٧٢٤ ق)، تحقيق: بشار عواد معروف، الطبعة الرابعة، ١٤٠٦ ق، مؤسسه الرساله، بيروت.
- ١٩ . ثواب الأعمال، الشيخ الصدوق، (٣٨١ ق)، الطبعة الثانية، ١٣٦٨ ش، منشورات الشريف الرضى، قم.
- ٢٠ . جامع أحاديث الشيعة، السيد البروجردى، (١٣٨٣ ق)، المطبعة العلمية، قم.
- ٢١ . الجامع الصغير، جلال الدين السيوطى، (٩١١ ق)، الطبعة الأولى، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت.
- ٢٢ . جواهر الكلام، الشيخ الجواهرى، (١٢٦٦ ق)، تحقيق وتعليق: الشيخ عباس القوجانى، الطبعة الثانية، ١٣٦٥ ش، دار الكتب الإسلامية، طهران.
- ٢٣ . الحدائق الناضرة، المحقق البحرانى، (١٨٦ ق)، تحقيق وتعليق وإشراف: محمد تقى الإيروانى، مؤسه النشر الإسلامى التابعه لجماعه المدرسين، قم.
- ٢٤ . الخرائج والجرائح، قطب الدين الراوندى، (٥٧٣ ق)، بإشراف السيد محمد باقر الموحّد الأبطحى، الطبعة الأولى، ١٤٠٩ ق، مؤسه الإمام المهدي، قم.
- ٢٥ . الخصال، الشيخ الصدوق، (٣٨١ ق)، تصحيح وتعليق: على أكبر الغفارى، الطبعة الأولى، منشورات جماعه المدرسين فى الحوزه العلمية، قم.
- ٢٦ . الدرّ المنتور، جلال الدين السيوطى، (٩١١ ق)، دار المعرفه للطباعة والنشر، بيروت.
- ٢٧ . دعائم الإسلام، القاضى النعمان المغربى، (٣٦٣ ق)، تحقيق: آصف بن على أصغر فيضى، مؤسه آل البيت بالأوفسيت عن طبعه دار المعارف فى القاهره.
- ٢٨ . الدعوات، قطب الدين الراوندى، (٥٧٣ ق)، الطبعة الأولى، ١٤٠٧ ق، مدرسه الإمام المهدي، قم.
- ٢٩ . روضه الواعظين، الفتال النيشابورى، (٥٠٨ ق)، تحقيق: محمد مهدى الخرسان، منشورات الشريف الرضى، قم.

٣٠. سبل السلام، محمد بن إسماعيل الكحلاني، (١١٢٨ ق)، تحقيق الشيخ محمد عبد العزيز الخولي، الطبعة الرابعة ١٣٧٩ ق، مصر.

٣١. سنن النسائي، النسائي، (٣٠٣ ق)، الطبعة الأولى، ١٣٤٨ ق، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت.

٣٢. سير أعلام النبلاء، الذهبي، (٧٤٨ ق)، الطبعة التاسعة، ١٤١٢ ق، مؤسسه الرساله بيروت.

٣٣. شرح نهج البلاغه، ابن أبي الحديد، (٦٥٦ ق)، تحقيق: محمد أبو الفضل إبراهيم، مؤسسه مطبوعاتي إسماعيليان، قم بالأوفسيت عن طبعه دار إحياء الكتب العربيه.

٣٤. صحيح ابن حبان، ابن حبان، (٣٥٤ ق)، الطبعة الثانيه، ١٤١٤ ق، مؤسسه الرساله، بيروت.

٣٥. صحيح مسلم، مسلم النيسابوري، (٢٦١ ق)، دار الفكر، بيروت، لبنان، طبعه مصححه ومقابله على عدّه مخطوطات ونسخ معتمده.

٣٦. عدّه الداعي، ابن فهد الحلّي، (٨٤١ ق)، تصحيح: أحمد الموحدي القمي، مكتبه وجداني، قم.

٣٧. علل الشرائع، الشيخ الصدوق، (٣٨١ ق)، تقديم: السيد محمد صادق بحر العلوم، منشورات المكتبه الحيدريه، النجف الأشرف.

٣٨. عيون أخبار الرضا، الشيخ الصدوق، (٣٨١ ق)، تصحيح وتعليق وتقديم: الشيخ حسين الأعلمي، ١٤٠٤ ق، مؤسسه الأعلمي للمطبوعات، بيروت.

٣٩. عيون الحكم والمواعظ، علي بن محمد الليثي الواسطي، (القرن الثاني)، تحقيق: الشيخ حسين الحسيني البيرجندی، الطبعة الأولى، دار الحديث، قم.

٤٠. فضائل الأشهر الثلاثه، الشيخ الصدوق (٣٨١ ق) تحقيق: غلامرضا عرفانيان، الطبعة الثانيه.

٤١. الكافي، الشيخ الكليني، (٣٢٩ ق)، تصحيح وتعليق: علي أكبر الغفاري، الطبعة الخامسه، دار الكتب الإسلاميه، طهران.

٤٢. الكامل، عبد الله بن عدي، (٣٦٥ ق)، تحقيق: يحيى مختار غزوي، الطبعة الثالثه، ١٤٠٩ ق، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت.

٤٣. كتاب الزهد، الحسين بن سعد الكوفي، القرن الثالث، تحقيق ميرزا رضا عرفانيان، الطبعة الأولى، ١٣٩٩ ق، مطبعه العلميه، قم.

٤٤. كنز العمال، المتقي الهندي، (٩٧٥ ق)، ضبط وتفسير: الشيخ بكرى حياني، تصحيح وفهرسه: الشيخ صفوه السقا، ١٤٠٩ ق،



- ٤٦ . مجمع الزوائد، الهيثمي، (٨٠٧ق)، الطبعة الأولى، ١٤٠٨ ق، دار الكتب العلمية، بيروت.
- ٤٧ . المجموع، محيي الدين النووي، (٦٧٦ق)، الطبعة الأولى، دار الفكر.
- ٤٨ . مدينه المعاجز، السيد هاشم البحراني، (١١٠٧ق)، تحقيق عزّه الله المولائي الهمداني، الطبعة الأولى، ١٤١٣، مؤسسه المعارف الإسلاميه، قم.
- ٤٩ . مستدرک الوسائل، الميرزا النوري، (٣٢٠ق)، الطبعة الأولى، ١٤٠٨ ق، مؤسسه آل البيت، قم.
- ٥٠ . مسند أبي يعلى، أبو يعلى الموصلي، (٣٠٧ق)، تحقيق حسين سليم أسد، دارالمأمون للتراث.
- ٥١ . مشكاه الأنوار في غرر الأخبار، أبو الفضل على الطبرسي (القرن السابع)، تحقيق مهدي هوشمند، الطبعة الأولى، ١٤١٨ ق، دار الحديث، قم.
- ٥٢ . المصباح، الكفعمي، (٩٠٥ق)، الطبعة الثالثه، ١٤٠٣ ق، مؤسسه الأعلمی، بيروت.
- ٥٣ . معاني الأخبار، الشيخ الصدوق، (٣٨١ق)، تصحيح وتعليق: علي أكبر الغفاري، ١٣٧٩ ق، مؤسسه النشر الإسلامی التابعه لجماعه المدرّسين، قم.
- ٥٤ . المعجم الأوسط، سليمان بن أحمد الطبراني، (٣٦٠ق)، الطبعة الأولى، ١٤١٥ ق، دار الحرمين للطباعه والنشر والتوزيع.
- ٥٥ . المعجم الكبير، الطبراني، (٣٦٠ق) تحقيق حمدي السلفي، دار إحياء التراث العربي، بيروت لبنان
- ٥٦ . مكارم الأخلاق، الشيخ الطبرسي (٥٤٨ق) الطبعة السادسة، منشورات الشريف الرضي، قم.
- ٥٧ . كتاب من لا يحضره الفقيه، الشيخ الصدوق، (٣٨١ق)، تصحيح وتعليق: علي أكبر الغفاري، الطبعة الثانيه، مؤسسه النشر الإسلامی التابعه لجماعه المدرّسين، قم.
- ٥٨ . ميزان الحكمه، محمّد الريشهري، تحقيق دار الحديث، الطبعة الأولى، دار الحديث.